

دل و جان تو جاودان شاد باد
همیشه ز دست غم آزاد باد^۲

بیرجند در کمند دو نگاه

ارزش سفرنامه‌ها

سفرنامه‌ها از زمره آثار و منابع مستند، بی‌پیرایه و خواندنی هستند که در شناخت و بررسی سرزمین‌ها و تاریخ اجتماعی ملت‌ها به پژوهندگان یاری می‌رسانند. اطلاعات بیات و بی‌حلاوت به این نوع آثار کم‌تر راه می‌یابد، زیرا هریک از آن‌ها شرح مشاهدات نو به نو سفرنامه‌نویس است. مزیت دیگر سفرنامه‌ها این است که معمولاً از قماش کتاب‌هایی نیستند که به دستور خودکامگان مسندنشین به نگارش درآیند. سفرنامه‌نویس، مسافری آزاد و فارغ از رنگ تعلق است که به سرزمین‌های دور و نزدیک می‌رود و دیده‌ها و دریافت‌های خود را، جزء به جزء، می‌نویسد. هدف نهایی این دسته از نویسندگان، نمودن واقعیت‌ها است و چه بسیار نکته‌ها و مرئیاتی که در چشم مردم یک شهر و سرزمین، امری عادی و تکراری به شمار آید، اما از نگاه یک گردشگر نویسنده، درخور توجه و نوشتن است.^۳

نویسنده‌ای که در محدوده شرایط اجتماعی بسته خود به سر می‌برد، هر اندازه که از محیط زندگی و فرهنگ مردم خود، آگاهی داشته باشد، در عین حال نمی‌تواند مانند بیگانه‌ای که به سرزمین او می‌آید، تمام ویژگی‌های گوناگون دیار خویش را ارزیابی کند و دقایق و ریزکاری‌های روحیات آنها را در قلم گیرد. دیگر آن‌که گزارشگر سفر، به مسائل کلی و گذرا نمی‌پردازد؛ بلکه تمام خصوصیات مردمانی را که در اقلیمی زندگی می‌کنند؛ یعنی آنچه را که به آن تاریخ اجتماعی می‌گویند، در نظر دارد.

بیگانگانی که در سفر به ایران، خاطرات خود را نوشته‌اند، آنچه را که به نظرشان متفاوت آمده است، با معیارها و سلیقه خود ارزیابی کرده‌اند. از خلال سفرنامه‌های بیگانه، چنین برمی‌آید که بیش‌تر نویسندگان آنها به خصوص در دوره قاجار، دارای تحصیلات منظم تخصصی و آشنا به روش تحقیق بوده‌اند. این دسته از سفرنامه‌ها می‌تواند روشنگر بسیاری از حقایق تاریخی و سبب افشای برخی روابط پنهانی، سیاسی و استعماری باشد.

گزارش‌نامه‌هایی از قهستان^۱

اصغر ارشاد سرابی

بی‌شک، تصحیح و ترجمه سفرنامه‌های مأموران حکومتی، سیاسی و فرهنگی - اعم از ایرانی و خارجی - به شناخت تاریخ

۱. واژه قهستان معرب قهستان که به دلیل محیط جغرافیایی خاص و وجود کوهستان‌ها به آن اطلاق شده، نام قدیم ولایتی در جنوب خراسان بوده است. سرزمین مزبور به دلیل شرایط جغرافیایی و موقعیت مکانی در معرض حوادث گوناگون قرار گرفته، به خصوص در مسیر رویدادهای پس از ظهور اسلام نقش نسبتاً مهمی داشته است. حدود قهستان در دوره‌های مختلف تاریخی، ظاهراً یکسان نبوده و از ساختار طبیعی منطقه تبعیت کرده است. این ساختار عبارت است از منطقه کوهستانی گسترده‌ای که از شمال غربی به دشت کویر و از جنوب غربی به کویر لوت و از شرق به دشت ناامید و بیابان‌های غرب افغانستان، محدود می‌شده و ناحیه وسیعی را شامل گناباد، فردوسی، طبرستان، قاین، بیرجند و نهبندان دربرمی‌گرفته است. برخی منابع، حدود قهستان را از شمال به نواحی جنوبی نیشابور و از جنوب شرقی به سیستان و از غرب و جنوب به کویر و از شمال به هرات و از جنوب به کرمان و یزد متصل دانسته‌اند. ر. ک: مصاحب، غلامحسین (دکتر)، دایرةالمعارف فارسی، ذیل قهستان؛ احمدیان، محمدعلی (دکتر)، جغرافیای شهرستان بیرجند، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۶۱-۶۲.

۲. علی بن احمد، اختیارات شاهنامه (متنی از قرن پنجم) به تصحیح مصطفی جیحونی - محمد فشارکی، مشهد، مرکز خراسان‌شناسی آستان قدس رضوی، چاپ نخست، ۱۳۷۹، ص ۶۷.

۳. ر. ک: دانش‌پژوه، محمدتقی، «کرمان در سفرنامه‌ها» مجموعه مقالات دومین سمینار و دهه کرمان‌شناسی، تهران، انتشارات مرکز کرمان، ۱۳۷۴، ص ۱۶۴.

اجتماعی و سیاسی و در مجموع تحلیل جامعه‌شناسی ادوار تاریخی ایران یاری می‌رساند.^۴

اف. هیل، مرد سفر و جست‌وجو

سیاحتگران انگلیسی، نخستین کسانی بوده‌اند که اطلاعات کاملی را دربارهٔ مرزهای شرقی و جنوبی ایران گزارش کرده‌اند.^۵ نامه‌هایی از قهستان، اثر خامهٔ اف. هیل از شمار همین سفرنامه‌ها است که دکتر محمدحسن گنجی آن را ترجمه کرده و به همت مرکز خراسان‌شناسی وابسته به آستان قدس رضوی انتشار یافته است.

آنچه در این ترجمهٔ موقر و باریک‌میان-۱۶۰ صفحه در قطع وزیری-می‌خوانیم، گزارشی است از تلقی این مرد انگلیسی دربارهٔ وضع اجتماعی و شیوهٔ زندگی بخشی از مردم ایران در سرزمین قهستان که حدود نود سال پیش بر صحایف نامه‌های خود نگاشته است.

از نامهٔ پانزدهم اوت ۱۹۱۳ م. (ص ۱۳) که اف. هیل آن را از عشق‌آباد نوشته، معلوم می‌شود که وی سفر خود را در هفتم اوت همان سال از لندن آغاز کرده و از طریق آلمان، هلند، لهستان و روسیه به باکو و از آن جا با کشتی به کراسنودسک (Kresnovo Desk = بندری در ساحل شرقی دریای خزر و ابتدای راه عشق‌آباد) رفته و سپس با قطار ماورای خزر به عشق‌آباد و سرانجام ایران آمده است. مأموریت او درین سفر، ظاهراً سرپرستی بانک شاهي^۶ ایران، شعبهٔ بیرجند بوده است.

اف. هیل از چهارده سپتامبر ۱۹۱۳ تا ژوئن ۱۹۱۷ یعنی جمعاً سه سال و نه ماه در بیرجند به سر برده و بعد از آن یک سال و نیم در کرمانشاه مأموریت داشته است. مدتی را هم در شیراز و اهواز انجام وظیفه کرده و روی هم رفته از هفتم اوت ۱۹۱۳ تا مارس ۱۹۱۹ م یعنی جمعاً پنج سال و شش ماه در ایران اقامت داشته است. به قراری که از نامه‌هایش-از جمله هشت سپتامبر ۱۹۱۳، ص ۲۰- استنباط می‌شود، او پیش از این نیز چند بار به ایران سفر کرده و بسیاری از مناطق مهم مهین ما را دیده است، حتی از کُتل‌های بین کازرون و دشت ارژن در راه بوشهر، بالا رفته و صدای کبک‌های کوه‌های بختیاری و غروب تخت جمشید را شنیده و دیده است.

از زندگانی اف. هیل بعد از برگشت از ایران (۱۹۱۹ م) اطلاعی در دست نیست، گویا سرانجام به سمت مدیرعامل کل بانک شاهي منصوب شده است. بیست و هفت سال پس از ترك ایران-در سال ۱۳۲۵ ق = ۱۹۴۶ م- در همین منصب به همراهی لرد کنت (Lord Kenneth) رئیس هیأت مدیرهٔ بانک مذکور به

تهران می‌آید و مدت کوتاهی در ایران به سر می‌برد.^۷ از خلال نامه‌های اف. هیل درمی‌یابیم که وی طی مدت اقامت در ایران، پیوسته مشغول سیر و سفر و تفحص و اطلاع‌یابی و مطالعه بوده است. شور و شوق او به گشتن و شیفتگی اش به دانستن، مایهٔ شگفتی و اعجاب است. به راستی این خوی هیل، مصداق آیه: «قَد خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ»^۸ است. گویی وی این سخن بیهقی را که: «گذشته را به رنج توان یافت، به گشتن گرد جهان و رنج بر خویشان نهادن و احوال و اخبار باز گشتن و یا

۴. ر. ک: انصاف پور، غلامرضا، ایران و ایرانی، با تحقیق در صد سفرنامه خارجی مربوط به دوران قاجار، تهران، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۱۹.

۵. خانیکوف، ولادیمیر ویچ، سفرنامهٔ خانیکوف، یغمایی، اقدس؛ بی‌گناه، ابوالقاسم، و غیره؛ مشهد، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۳۲ و ۷۸.

۶. بانک شاهنشاهی / شاهي متعلق به دولت انگلستان بود که در سال ۱۸۸۹ م، بارون جولیس رویتز با عقد قراردادی، امتیاز تأسیس بانک، استخراج معادن و چاپ اسکناس و دیگر فعالیت‌های تجاری را از دولت ایران در عصر ناصرالدین شاه قاجار گرفت. بانک شاهنشاهی با ۲۳ شعبه در بعضی شهرهای ایران، شروع به کار کرد. دولت انگلیس برای به دست گرفتن مناطق شرقی ایران، به ویژه کنترل امور اقتصادی و تجاری از این بانک استفاده و مسائل مالی نیروهای انگلیس را پشتیبانی می‌کرد. در مرداد ماه ۱۳۳۱ در دورهٔ حکومت دکتر محمد مصدق بساط این بانک برچیده شد. برای اطلاع بیش تر، ر. ک:

- مصاحب، غلامحسین (دکتر)، همان، ذیل بانک شاهنشاهی.

- شاهدی، مظفر، زندگانی سیاسی خاندان حکم، تهران، مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، بنیاد مستضعفان و جانبازان، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۳۵.

- میراحمدی، مریم، پژوهشی در تاریخ معاصر ایران، مشهد، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶، ص ۲۲.

۷. دکتر محمدحسن گنجی در سال ۱۳۲۵ با اف. هیل ملاقات کرده است. او در مقدمه (ص ۱۲) چنین می‌نویسد: «... بسیاری از مشتریان بیرجندی و کارمندان بانک و رجال آن منطقه را به خاطر داشت و از حال آنان می‌پرسید. در آن سال قریب هفتاد سال از عمر او گذشته بود، ولی با وجود قد کوتاه و هیکل کوچک، قوی و سالم به نظر می‌رسید و از چنان حافظه‌ای برخوردار بود که بیش تر دوستان و آشنایان قدیم بیرجندی خود را با اسم و رسم یاد می‌کرد.»

۸. سورهٔ آل عمران (۳)، آیهٔ ۱۳۷.

هوشمندی کارگزاران و سفیران سیاسی دولت جمهوری اسلامی ایران در دیگر کشورها- در همین روزگاری که در آنیم- با همپایگان سیاسی بیگانه، حتی با مردی چون اف. هیل در حدود نود سال پیش، کرامند تدبیر و توغل و تنقید است. از باب تمثیل برای پیدایی بهتر موضوع، در گزارشی از ماورالنهر، اندر یکی از سفرنامه‌های تازه از چاپ برآمده چنین آمده است: «... سفیر [ایران در جمهوری تاجیکستان] جوانی است از هموطنان پر جنب و جوش که به گمانم دبیر سوم سفارت باید عنوانش باشد، تدارك همه کارها و تلویحاً کار ما به او واگذار می‌شود... به مدد چهار کلمه روسی که یاد گرفته، بسیاری از کارها و امر و نهی‌ها را بر گردن خود می‌پندارد...»^{۱۱} و در روزگاری پیش‌تر، رجلی به مدرسه رفته و درس خوانده از منابع ملی ایران چنین دفاع کرده است: «... ما نفت می‌خواهیم چه کنیم، مگر روز قیامت از نفت می‌پرسند. بگذار بیگانگان ببرند، خود را با آن آتش بزنند. اللهم اشغل الظالمین و اجعلنا بینهم السالمین؛ خدایا ستمگران را با خود مشغول کن، یعنی جنگ انگلیس و آمریکا بر سر نفت را خودت دامن بزن و ما را در این میان سالم نگهدار.»^{۱۲}

پیوند شرق شناسی و استعمار

نکته دیگری که از خلال نامه‌های هیل، استنباط می‌شود و نباید آن را از نظر دور داشت، رابطه شرق شناسی با استعمار است. شرق شناسی، پیوسته راه را برای حضور و نفوذ استعمار در ایران هموار کرده است. گفته‌اند: «آنتونی ایدن Anthony- EDen - نخست وزیر انگلستان در سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۵۷- هیچ سیاستی را درباره شرق اتخاذ نمی‌کرد، مگر پس از این که با گروهی از استادان شرق شناسی دانشگاه آکسفورد گفت و گو می‌کرد».^{۱۳} از این روی، هنگامی که حکومت‌های غربی در

۹. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ سوم، ۱۳۷۵، ص ۹۰۴.

۱۰. نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، ص ۲۲، ابیات منسوب است به امیرالمؤمنین علی (ع).

۱۱. یاحقی، محمد جعفر (دکتر)، سیدی، مهدی، از جیحون تا وختش، مشهد، مرکز خراسان شناسی، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱۵.

۱۲. رضاقلی، علی، جامعه شناسی نخبه کشی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۱.

۱۳. دسوقی، محمد (دکتر)، سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق شناسی، ترجمه دکتر محمود افتخارزاده، تهران، نشر هزاران، ۱۳۷۶ق، ص ۸۸؛ به نقل از حمید خوشنویس، «معرفی کتاب‌های شرق شناسی»، آینده پژوهش (ق ۹)، سال دهم، شماره پنجم، آذر-دی ۱۳۷۸، ص ۱۰۰.

کتاب معتمد را مطالعه کردن و اخبار درست را از آن معلوم خویشتن گردانیدن»^۹ پیوسته نصب العین و منظور نظر خود قرار داده و می‌دانسته است که در سیر و سفر چه فایده‌هایی وجود دارد:

تَنَزَّرَبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى
وَسَافِرُ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسَ فَوَائِدَ
تَفَرَّجَ هَمٌّ وَالْاِكْتِسَابُ مَعِيشَةَ
وَعِلْمٌ وَأَدَابٌ وَصَحْبَةُ مَا جَدَ
فَإِنْ قِيلَ فِي الْأَسْفَارِ ذَلٌّ وَمِحْنَةٌ
وَقَطْعُ الْفِيَّافِيِّ وَارْتِكَابُ الشَّدَائِدِ^{۱۰}

حتی طی مدت اقامت در بیرجند، لحظه‌ای از خواندن و یادگیری و فهمیدن فارغ نبوده و برای آموختن بهتر فارسی و عربی با چند تن از دانش آموزان مستعد مدرسه شوکتیه بیرجند، دوستی و معاشرت داشته است (ر. ک: ص ۶۴). اف. هیل آنچه را در ایران می‌بیند و می‌شنود با محک اندیشه و معیارهای خود می‌سنجد و آنچه را با خرد او اندر نمی‌خورد، به تعریض نقل کرده، می‌گذرد و می‌داند که: لَا تُصَدِّقَنَّ مِنَ الْاِخْبَارِ مَا لَا يَسْتَقِيمُ فِيهِ الرَّأْيُ.

با آن که از زندگانی و میزان تحصیلات رسمی این نویسنده انگلیسی، در منابع فارسی اطلاعی در دست نیست، اما از مضمون نامه‌های وی چنین به دست می‌آید که هیل مردی شوخ شیرین کار، متفلس، فرهیخته، فراخ اندیش و آشنا به زبان‌های فارسی، فرانسه، آلمانی و حتی روسی بوده و با فوت و فن سیاستمداران ایران و جهان آشنایی داشته است. اف. هیل، علاوه بر دانش و اطلاعاتی که در زمینه‌های گوناگون دارد، به مرحله‌ای از بصیرت و بینش مندی نیز رسیده است.

آنچه قابل تأمل می‌نماید این که وقتی یک کارشناس بانک که علی القاعده باید منحصر آدر زمینه‌های اقتصادی و مالی متبحر و صاحب نظر باشد، این اندازه از دقایق و ظرایف فرهنگ ایران و اسلام، اطلاع دارد، واضح است که سفیران سیاسی و مستشاران نظامی بیگانه که در کشور ما مأموریت داشته‌اند، چه آیت‌ها و اعجوبه‌هایی بوده‌اند.

از همین رهگذر سنجش و مقایسه اندازه دانش، آگاهی و



صدد برقراری روابط سیاسی با دولت های شرقی برآمدند، مستشرقان را فراخوانده، آنها را محرم اسرار خود قرار دادند. گاهی آنان را در لباس نظامی و زمانی با مناصب دولتی، روانه کشورهای شرقی نمودند.^{۱۴} در عین حال بیش تر شرق شناسان و اهل فرنگ می کوشیدند در مأموریت های خود-اعم از تبشیری، استعماری و علمی- به هنگام تحقیق و گزارش، حتی الامکان به خطا نروند و اطلاعاتی درست و جامع برای دولت متبوع خود تهیه کنند.^{۱۵}

سعی آنان این بوده که اقلیم ها و موارد ضعف یا قوت ملیت های مختلف را- برای تضعیف یا تحریک- به درستی بشناسند؛^{۱۶} اما مسلماً هنگامی که پای مصالح و منافع در کار باشد، هر چه قدر که مستشرقان به ادعای خودشان، شیفته فرهنگ دیگر سرزمین ها باشند، خواه ناخواه اغراض و مقاصد سیاست کشور خود را در قضاوت و ارزیابی های خویش دخالت می دهند.

علاوه بر شرق شناسان که به هر حال منافع دولت متبوع خود را، در همه حال، در نظر داشته اند، غالب رجال سیاسی ایران در دوره قاجار و روزگار اف. هیل، جیره خوار و حلقه به گوش یکی از دولت های خارجی بوده و در خیانت به کشور خود در راه مصالح بیگانگان و خدمت به آنان، از چیزی فروگذار نکرده و یا دست کم توجیهی به منافع ملی ایران نداشته اند. برای مثال وقتی امین السلطان (۱۲۷۵-۱۳۲۵ق) صدراعظم ناصرالدین شاه برای ادامه سفرهای شاه و خوشگذرانی با وی، مبلغ ۲۲/۵ میلیون مناط از روسیه وام می گیرد و قسمتی از کشور را در ازای آن به گرو می گذارد، شخصی به او متعرض شده، می گوید: «تو هر ایرانی را به یک قران به روس ها فروختی!» او در جواب می گوید: «ساکت! اگر روس ها شما را می شناختند، اظهار غبن و معامله را فسخ می کردند».^{۱۷} همین وزیر بارشوه ای که از ویلیام ناکس دارسی (William Knox Darcy) گرفت، قرارداد نفت را به مدت شصت سال (۱۹۰۱-۱۹۶۰) امضا کرد. دکتر محمد مصدق نیز در سفر آمریکا برای دفاع از ملی کردن صنعت نفت- در جلسه شورای امنیت سازمان ملل، ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ هـ/ ۹ ژوئن ۱۹۵۲ م- به مشاوران همراه خود اعتماد ندارد. فرزند او- دکتر غلامحسین مصدق- در خاطراتش در این مورد، یادآور می شود: «بیشتر هیأت نمایندگی ایران سیاهی لشکر بودند، به استثنای نواب، صالح و حسینی؛ بقیه دنبال گردش و تفریح و کارهای خصوصی بودند. حتی بعضی اوقات، جمع آوری آنها در محل اقامتشان که هتل متوسطی بود با اشکال مواجه می شد. به خاطر دارم که روزی پدرم به من

گفت: غلام! برو مقداری شکلات بخر. من هم رفتم و یک جعبه بزرگ شکلات خریدم. وقتی جعبه را دید، گفت: چرا یک جعبه خریدی؟ گفتم چه قدر باید می خریدم؟ گفت: چهار پنج جعبه دیگر هم بخر. اینها را باید با شکلات جمع و جورشان کرد».^{۱۸} سپس دکتر محمدعلی موحد می نویسد: «مبارزانی که در یکی از حساس ترین مقاطع تاریخ ایران به جنگ با استعمار فرستاده شده بودند، هواخوری و خرید را به نشستن در اطاق مصدق و تبادل نظر با او ترجیح می دادند و چنین است که روز آخر که هیأت ایرانی برای بازگشت به وطن در فرودگاه بود، به نوشته حسینی: بقایای که می گفت اضافه بار ندارم ۵۸ کیلو، سپهبدی ۳۳ کیلو، فاطمی [منظور سعید فاطمی نماینده روزنامه باختر امروز] و نوبخت [دانش نوبخت مدیر روزنامه سیاست ما] دو روزنامه نگار ۳۷/۵ کیلو، مال من و صالح روی هم رفته ۵۴ کیلو، دانش پور ۵۴ کیلو، بقایای یک چمدان سنگین را به عنوان دستی معرفی و مانع توزین شد و با این همه ۴۲/۵ کیلو بار بی تکلیف است».^{۱۹}

همچنین از قول دکتر مصدق نقل شده که روزی در مجلس گفت: «انگلیسی ها در تمام شوون ما جاسوس دارند. در دولت هم جاسوس دارند، در دربار هم جاسوس دارند. پس از ختم مجلس رفتیم پیش آقای علاء وزیر وقت دربار. ایشان خیلی متأثر بودند و فوراً به ما گفتند: آقای دکتر مصدق هم که فرموده اند انگلیسی ها در دربار هم جاسوس دارند. از آن جا رفتیم منزل دکتر مصدق و گفتیم که علاء متأثر از فرمایشات شما

۱۴. ر. ک: نجیب العقیقی، المستشرقون، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۰.
 ۱۵. یکی از صاحب نظران، انگیزه های شرق شناسان را به سه نوع مذکور تقسیم کرده است. ر. ک: الصغیر، محمدحسین علی (دکتر)، خاورشناسان و پژوهش های قرآنی، ترجمه محمدصادق شریعت، مؤسسه مطلع الفجر، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۱۷.
 ۱۶. رضاقلی، علی، همان، ص ۱۶۹.
 ۱۷. همان.
 ۱۸. مصدق، غلامحسین (دکتر)، در کنار پدرم، ص ۱۲۴؛ به نقل از موحد، محمدعلی، خواب آشفته نفت (دکتر مصدق و نهضت ملی ایران) (دو جلد)، تهران، نشر کارنامه، بهار ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۱۶.
 ۱۹. موحد، محمدعلی، همان، ج ۱، ص ۴۱۸.

متن انگلیسی کتاب، شامل ۵۵ نامه است که نویسنده از این تعداد، ۳۳ نامه را از بیرجند و ۱۱ نامه را از کرمانشاه و ۱۱ نامه دیگر را ضمن سفر، از نقاط مختلف، برای زنی در انگلستان می‌نوشته است. دکتر محمدحسن گنجی، مترجم کتاب، ۳۳ نامه‌ای را که هیل از بیرجند و ۸ نامه دیگر را که در راه رفتن به بیرجند و بازگشت از آن شهر نوشته، به فارسی ترجمه کرده و نامه‌های کرمانشاه را که به بیرجند ارتباط نداشته، زاید دانسته و آنها را فرو گذاشته است. ۲۳ در نتیجه نام کتاب را که ترجمه آن «از کوهستان‌های ایران» است به «نامه‌هایی از قهستان» تغییر داده تا مجموع ۴۱ نامه مترجم، جملگی مربوط به سرزمین قهستان باشد.

مخاطب همه نامه‌های اف. هیل، نامزد واقعی یا فرضی او بوده است. از نامه ۱۰ فوریه ۱۹۱۵ و نیز نامه ۵ ژانویه ۱۹۱۷ چنین استنباط می‌شود که زن مورد خطاب وی در جبهه جنگ شغل پرستاری داشته است: «م. عزیزم! مگر در همان نامه خبر نداده‌اید که به لباس متحدالشکل صلیب سرخ ملبس شده‌اید؟ رفتن به کلاس‌های مربوط به آمبولانس و آن نواریچی‌های ماهرانه‌ای که به توصیه من در دوره پرستاری انجام می‌دادید، به یاد دارید!» (ص ۷۲).

نامه‌های اف. هیل را با توجه به مضمون و محتوای آنها، می‌توان در ردیف نامه‌های گویا به حساب آورد. در این شیوه قالب نامه بهانه‌ای است که نویسنده بتواند نظریات و تجربیات خود را در موردی خاص بازگوید. این نوع نامه‌ها عنوانی شبیه به نامه‌های دوستانه و یا خانوادگی دارد. آن‌گاه نویسنده پس از یک یا چند جمله گفت‌وگوی خصوصی، سخن را به موضوعی که در نظر دارد می‌کشاند و تا پایان نامه، همان مطلب را ادامه می‌دهد. ممکن است نویسنده به یک یا چند جمله پایانی نوشته خود رنگ و بوی خصوصی بدهد. به عنوان مثال، نامه‌های

۲۰. ر. ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، چاپ دوم، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲۱. فشاهی، محمدرضا، تکوین سرمایه‌داری در ایران، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۶۰، ص ۳۶۰.

۲۲. شلویزی، علیرضا، «بهار، با طبعی چون بهار- رفتارشناسی بهار»، همرآزادگان، پنجشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۹، سال دوم، دوره جدید، شماره ۱۵۴، ص ۹.

۲۳. یازده نامه درباره اوضاع نودسال پیش کرمانشاه و مغرب ایران است که اوضاع آن دیار را در دوره جنگ جهانی اول نشان می‌دهد. اگر ترجمی که با تاریخ و اوضاع اجتماعی کرمانشاه در آن دوره آشنا باشد، به ترجمه این نامه‌ها پردازد، بی‌شک به تاریخ معاصر آن سرزمین و به طبع ایران خدمتی ارزشمند کرده است.

در مجلس هستند. فرمودید که انگلیسی‌ها در دربار هم جاسوس دارند. جواب داد: منظورم علاء نبود. سؤال کردیم پس کی بود؟ جواب داد: منظورم کسی است که جاسوس اندر جاسوس اندر جاسوس است. اصرار کردیم مقصود کیست؟ جواب داد: مقصودم عکم است...»^{۲۰}

محتوای بسیاری از سفرنامه‌های بیگانگان و از جمله نامه‌های اف. هیل نشان می‌دهد که دولت مردان ایران نه تنها در روی دولت‌های روس و انگلیس که پیوسته مشغول غارت ثروت‌های ایران و استقرار سیطره استعماری خویش بودند، قرار نگرفتند، بلکه زمینه‌های تسلط آنان را نیز فراهم می‌کردند. ضعف زمامداران و سهل‌انگاری در اداره مملکت باعث شد که تشکیلات حاکمه ایران به رژیم دست‌نشانده تبدیل شود و کار به جایی کشید که پادشاهان خودکامه قاجاری و پهلوی، مردان لایق و کاردان را بر سر کار نمی‌آوردند. این سخن ناصرالدین شاه که اعتمادالسلطنه آن را نقل کرده، قابل تأمل است: «من وزیری می‌خواهم که فرق کلم و استکھلم را نفهمد».^{۲۱} دخالت دولت‌های بیگانه در امور داخلی ایران و فساد رجال ایران به جایی می‌رسد که حتی احمدشاه قاجار در بیزاری از سلطنت می‌گوید: «اگر در سوئیس کلم فروشی کنم، بهتر است تا در چنین مملکتی پادشاه باشم».^{۲۲}

معرفی نامه‌هایی از قهستان

نام اصلی کتاب اف. هیل به زبان انگلیسی -From Persian up to lanDs است که یک ناشر آمریکایی آن را در نیویورک (NEW York-E. P. Dutton and Company Publishels) در قطع رقعی و ۲۴۸ صفحه به چاپ رسانده است. در ضمیمه متن انگلیسی کتاب دو نقشه دیده می‌شود. یکی مشخصات راه‌ها و شهرهای ایران و دیگری نقشه ایران و برخی کشورهای همسایه و اروپا. مترجم محترم در مقدمه از این دو نقشه یاد نکرده است که کلیشه آنها را در پایان مقاله آورده‌ایم. همچنین در زیرنویس آخرین صفحه با خطی نازک و ریزتر از متن، این عبارت آمده است. Printed by T. and A. CONSTABLE, Printers to His Majesty at the Edinburgh University Press.

جواهر لعل نهرو از زندان که به دخترش - ایندیرا - با عنوان **نگاهی به تاریخ جهان** (ترجمه محمود تفضلی، تهران، انتشارات امیرکبیر، سه جلد، چاپ هفتم، ۱۳۶۱) و **تصویرهایی از ایران** با نام اصلی Persian Pictures به قلم بل، گرتروود لوئیان (Bell, Gertrudelowthian) ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳ و **نامه‌های ایرانی** نوشته کنت دوگوبینو (ترجمه عذرا غفاری، تهران، دهخدا، ۱۳۴۱) تقریباً در این زمره محسوبند. از طرفی می‌توان نامه‌های هیل را شاخه‌ای از روایت مراسله‌ای ۲۴ (Letter Narrative) به حساب آورد. همچنین، هیل ضمن این نامه‌ها به تک‌نگاری (Monograpy) برخی از روستاهای بیرجند پرداخته است. او در این نامه‌ها، مشاهدات عینی، تصاویر ذهنی، ساخت روایی و خطابی و نقل قول را به هم تنیده و بی‌پیرایه با مخاطبش حرف زده است.

اف. هیل، ضمن آن که حسب حال/ اتوبیوگرافی خود را می‌نویسد، به شرح و تحلیل اوضاع اجتماعی و زندگانی دیگران نیز اشاره دارد. این توضیح لازم می‌نماید که بیوگرافی توصیفی آن است که نویسنده به شرح و توصیف صرف از زندگی، احوال و آثار دیگران پردازد، اما بیوگرافی تحلیلی آن است که نویسنده ضمن توصیف زندگی و احوال و آثار اشخاص، جای جای به تحلیل و اظهار نظر پردازد و نتیجه‌گیری‌های خود را در آنها دخالت دهد. اتوبیوگرافی توصیفی و تحلیلی نیز همچون بیوگرافی توصیفی و تحلیلی است، با این تفاوت که خود شخص، به شرح و توصیف یا تحلیل احوال و آثار خود پردازد. سفرنامه نویسان، معمولاً در نوشتن، قصد تکلف و هنرنمایی نداشته‌اند و به همین علت نیز آنها، غالباً ساده و هدف اصلی آنها، طرح واقعیت‌ها و نگارش حقیقت‌ها بوده است. هیل، کوشیده است دریافت‌های خود را بی‌کم و کاست برای مخاطب خود توضیح دهد. او در نامه‌هایش به دنبال تصنع و عبارت پردازی نیست و اندیشه تفاسیر و جلوه‌گری ندارد. این کتاب فاقد مقدمه و توضیح است. نخست در بالای هر نامه، نام شهر یا روستایی را که می‌خواهد درباره آن توضیح بدهد، نوشته و سپس تاریخ روز، ماه و سال را در سمت چپ نامه‌ها قید کرده است. همه نامه‌های هیل با عنوانی یکسان به صورت Dear M =م. عزیزم، آغاز می‌شود.

در این نامه‌ها، مضامین عاطفی یا شکایت از روزگار و هجران و جدایی از یار، دیده نمی‌شود. فقط در پایان نامه ۲۴ نوامبر ۱۹۱۳ (ص ۴۲) این مضمون آمده است: «... من تصور می‌کنم تا این جا که خواننده‌اید، خیلی از دست من عصبانی شده‌اید، بنابراین فعلاً مطلبم را قطع می‌کنم. چه، خوب

می‌دانید که وقتی عصبانی می‌شوید، چه قدر زیباتر جلوه می‌کنید». نخستین نامه را در تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۱۳ از عشق آباد می‌نویسد و چنین آغاز می‌شود

FROM PERSIAN UPLANDS

ASKABAD, 15th August 1918.

DEAR, M., _ You are wondering, I suppose, what has happedn to me since I left London on the 7th: whether I missed the train at Victoria, or took the wrong one at Flushing: whether I dallied in Berlin, or was held up in Warsaw: how, knowing no Russian, I contrived to get over the long journey through Southern Russia to Rostov, and so along the northern side of the Caucasus and down the western shore of the Caspian Sea to Baku, the port of outset for the Middle East.

آخرین نامه را هم در تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۱۹ از لندن می‌نویسد:

LONDON, 15th March 1919.

DEAR, M., _ I Left Kermanshan by car on the 7th of February, stayed over the 9th at Hamadan, and arrived at Kazvin on the 10th, Resht on the 12th, and Baku on the 14th. At Kazvin and Resht I found our political and military representatives energetically negotiating between rival elements of local politics. At Baku I observe.

و پایان آخرین نامه هیل که ختم کتاب اوست، چنین است:

almost forgotten. And I remembered arriving at Victoria from the Cape many years ago, in the thick of a viscid, Yellow, impenetrable November fog of the worst degree _ and sniffing it up like the breath of heaven.

اف. هیل در خلال نامه‌های خود، با نگاهی دقیق، روابط اجتماعی و آداب و رسوم و طرز زندگی مردم اقلیم بیرجند را ۲۴. ر. ک: داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، انتشارات مروارید، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۱۵۳.

مناسب، فرصت‌های کافی به هر دو داده شود، شکی نیست که ایرانی‌ها به طور کلی برتری خود را به اثبات خواهند رساند. ما از تیم‌های فوتبال توسط یک عکاس ماهر محلی عکسی تهیه کرده‌ایم. ایرانی‌ها خیلی از عکس خوششان می‌آید و ابداً به ممنوعیت مذهبی توجهی ندارند. میرزا رضا، عکاس مورد نظر، یک روز داستانی برایم گفت که نقل آن بی‌مناسبت نخواهد بود. می‌گفت: روزهای اول که عکاسی یاد گرفته بود، مجتهد محل دنبال او فرستاده و یادآور شده بود که تهیه تصاویر و مجسمه انسان در اسلام حرام است و باید دست از عکاسی بردارد، یا این که او را تکفیر خواهد کرد. میرزا رضا چند عکس از حجج اسلام در تهران و جاهای دیگر که از روزنامه‌ها کتده بود به مجتهد نشان داده و او را متقاعد کرده بود که ضرری از این کسب عاید نمی‌شود. مجتهد قانع شده و او را بخشوده بود، ولی میرزا رضا قبل از مرخص شدن از حضور مجتهد، استدعا کرده بود اجازه دهد عکس او را بردارد. این استدعای او پذیرفته شده و مجتهد که بعد عکس خود را دیده بود، خیلی خوشش آمده و از او خواسته بود، دو-سه تا از آن عکس برایش آماده کند».

در نامه ۴ دسامبر ۱۹۱۶ (ص ۱۳۸-۱۳۰) در مورد باورها و تصورات مردم بیرجند، از جمله شربت دار خود ۲۵، به مخاطبش (زنی که پیش از این از او یاد کردیم) چنین می‌نویسد: «حسن، شربت دار من با غول‌ها مؤانستی پیدا کرده و در نتیجه، آنها اغلب شب‌ها به سراغ او می‌آیند. بنا به گفته حسن، شب که چراغ را خاموش می‌کند و سرش را زیر لحاف می‌برد، اول صدای پای غول را از پشت بام می‌شنود که احتمالاً ممکن است صدای پرند یا سگ و گربه‌ای باشد. آن وقت صدای کسی را می‌شنود که در اتاق را می‌زند. احتمالاً گربه‌ای که در خانه نگاه می‌داریم. آن وقت غول داخل اتاق شده، در صدد جست و جوی حسن برمی‌آید و همین که حسن را یافت، روی او می‌افتد. ۲۶ وقتی از حسن می‌پرسم: غول چه شکلی است؟

۲۵. شربت داری یکی از مشاغل آن زمان در دستگاه‌های حکومتی و اعیان بوده است. شربت دار و آبدار، خدمتکاری است که انواع شربت، شراب، آب، چای و قلیان تهیه و آماده می‌کند.

۲۶. مقصود غول گیر شدن است؛ اصطلاحی که در جنوب خراسان، هنوز متداول است؛ معادل کابوس / بختک / عبدالجنه و آن حالتی است که به شخص خوابیده دست دهد و او پندارد که شخصی یا شیئی سنگین بر سینه او افتاده و او را می‌فشارد. این حالت معمولاً بر اثر خوردن غذای سنگین و ثقیل هضم یا پس از شنیدن وقایع وحشتناک و ناراحت کننده یا خواندن کتاب‌ها و قصص ترسناک و خیالی بر انسان عارض می‌شود. ر.ک: فرهنگ فارسی دکتر معین.

آن گونه که می‌دیده، ترسیم کرده و باصراحت از مصائب و رنج‌های مردم سخن گفته است. قلم او شیرین و نثرش روان و هموار و بیانش نرم و ملایم است و این ویژگی‌ها در نثر مترجم هم جلوه گر است. مثلاً در بخشی از نامه ۱۷ نوامبر ۱۹۱۳، ص ۶۸ در مورد اعتقاد مردم بیرجند می‌نویسد: «... ولی اول درباره دین و ایمان آنها باید یادآور شوم که همه آنها مسلمانان واقعی و پیروان یکی از فرقه‌های اسلامند و در میان آنها هیچ یهودی و ارمنی و حتی زردستی هم وجود ندارد. پیشوایان مذهبی آنها افرادی باتقوا و خردمندند و مردم عادی را به سرکشی و اختلافات تشویق و وادار نمی‌سازند». اما گاهی هم با طنزی ملایم و در عین حال گزنده، به دنده چپ قلم، گزارش می‌دهد: «... در وسط ماه رمضان هستیم، یعنی زمانی که مردم قبل از طلوع آفتاب تا بعد از غروب آن روزه می‌گیرند. گذران روزهای گرم تابستان را بدون یک جرعه آب تا چه حد می‌پسندید؟ و آیا دلتان می‌خواهد به جای آشپز من باشید که بیچاره برای ارباب غذا تهیه می‌کند، ولی خودش مجاز نیست که آن را بچشد؟ اما من شک دارم که او گرسنه بماند. تریاکی‌ها ناچارند روزه خود را بشکنند، چون آنها اسیر وافورند. در بیرجند تریاکی‌ها یک سوم جمعیت را اعم از زن و مرد تشکیل می‌دهند. از بقیه هم تعدادی به بهانه ناخوشی و گواهی پزشکان، روزه می‌خورند و بسیاری هم پنهانی می‌خورند و می‌آشامند. بقیه، یک وعده بعد از غروب و یک وعده قبل از طلوع غذا خورده و بدین صورت شب را به روز می‌رسانند.» (ص ۷۹)

در بخشی از نامه ۱۸ اکتبر ۱۹۱۶ (ص ۱۲۶) نیز چنین می‌خوانیم: «به ایرانی‌ها یاد دادن این که در فوتبال سر جای خود بازی کنند و با یاران خود همکاری داشته باشند، کاری بسیار مشکل است، مخصوصاً که در زندگی عادی خود هم به این دو صفت مهم عادت نکرده‌اند. ولی با وجود این به سرعت چیز یاد می‌گیرند و از لحاظ هوش و ذکاوت و کار کردن از هندیان لنگ دراز [مقصود سربازان هندی ارتش انگلیس] خیلی جلوتر و بهترند و این مقایسه را در نژاد آنها هم می‌توان به جرأت، اظهار داشت و این امری است که مورد تأیید خیلی‌ها است که ایرانی‌ها و هندی‌ها را خوب می‌شناسند. اگر در شرایط مساوی حکومتی

می گوید: صاحب ۲۷ او همیشه در تاریکی می آید و هرگز کسی نمی تواند او را ببیند. گفتم: پس چه طور می دانی که آمده است؟ حسن می گوید: من از صدای پای او متوجه می شوم و می توانم نزدیک شدن او را حس کنم تا این که عاقبت روی سینه من می نشیند. صاحب! اگر غول نباشد پس چرا من نمی توانم سر یا پایم را تکان بدهم؟ می گویم: طفلک! به نظر می رسد تو شب روغن زیادی می خوری و نمی توانی بخوابی! حسن جواب می دهد: خیر صاحب! من یقین دارم که غول است و همه می دانند که غول وجود دارد. اما غولی که سراغ من می آید، بعد از چند لحظه می رود و من می توانم سرم را از زیر لحاظ بیرون بیاورم. ولی بالاخره من روزی او را خواهم گرفت و صد دیناری که می گویند همیشه روی زبان خود دارد، برخواهم داشت. هر کس صاحب آن صد دیناری باشد، ثروتمند می شود. زیرا هر موقع آن را خرج کند، باز به جیب او برمی گردد. بالاخره می گویم: حسن! فردا باید به پزشک مراجعه کنی تا چند قرص خواب به تو بدهد و آن قرص ها، طلسمی است که اگر موقع خواب بخوری و بخوابی، هیچ غولی نمی تواند به سراغت بیاید. این هم یک معجزه فرنگی است. حسن با تبسم طعنه آمیزی پذیرفت که نزد پزشک برود، ولی عقیده اش را عوض نکرد!

توانایی اف. هیل در تکلم به زبان های مختلف، اندیشه ای فراخ و مشربی انعطاف پذیر به او می دهد که با نوعی حاضر جوابی و طنزازی و در عین حال عواطف انسانی همراه است. از همین رهگذر چنین می اندیشد که اقوام و مردمانی با عقاید و اندیشه های متفاوت وجود دارند که هر یک قواعد خاصی برای زیستن در جهان دارند. هر ملتی با روش، منش و فرهنگ خود زندگی می کند و غالباً هم به آنها می نازد. بنابراین، صدور حکمی مطلق را برای همه آدمیان بر نمی تابد. به بخشی از یک نامه او (ص ۱۴۳) توجه کنید: «... چند روز قبل، دوست قدیمی خود، ملک التجار را ملاقات کردم که با ادب فراوان از این که باید بروم، اظهار تأسف کرد و گفت تازه داشتیم با یکدیگر آشنا می شدیم. ظاهراً موضوع مسافرت من، پیرمرد را به فکر آخرت انداخته بود و دیوار غیر مرئی را که بین من و او به وجود آمده بود به خاطرش آورد! چون او تلاش های زیادی کرده بود که مرا به دین اسلام درآورد و همیشه با اشاره به این واقعیت می گفت به قراری که اطلاع پیدا کرده خیلی از فرنگی ها (انگلیسی ها) هستند که برتری اسلام را دریافته و مسلمان شده اند. من گفتم که چنین کسانی را نمی شناسم و شخصاً برای کسانی که دین خود را عوض می کنند، نه احساس همدردی دارم

و نه آنها را تحسین می کنم. چون به نظر من هیچ کس نمی تواند رنگ پوست بدنش را عوض کند و معتقدات مذهبی افراد از رنگ پوست آنها بسیار عمیق تر است. گفتم: مسأله پوست و خون و نژاد در جای خود درست، ولی مذهب از همه آنها برترست و هر انسانی باید خودش بیندیشد و حقیقت را هر جایی که هست پیدا کند و دنبال آن برود. من دانستم که این پیرمرد متعصب هرگز نمی توانست باور کند که در جست و جوی حقیقت، آن دیوار غیر مرئی که بین من و او قرار داشت، مولود افکار انسان ها بود و هرگز وجود خارجی نمی توانست داشته باشد! این بود که بحث خود را به همین جا پایان دادیم و شاید حق هم با او بود، چون از این که برای اولین بار سکوت را شکسته و درباره این مسائل صحبت کرده، خاطر جمع و دلخوش بود که وظیفه دینی خود را انجام داده است!».

گویا اف. هیل در مدت اقامت بیرجند یک مفتش و خبررسان در استخدام داشته که خبرهای مهم شهر را محرمانه به وی می رسانده است: «... راستی تا یادم نرفته، دیروز مخبر همه کاره ایرانی من با حالتی حیلہ گرانه و تبسمی عذرخواهانه وارد اتاق شد. پنج دقیق ای در اتاق در بسته خلوت کردیم. او گفت که مجتهد این جا فرمان امضا شده ای از طرف مراجع تقلید نجف دریافت کرده که طی آن تمام مردم ایران را به جهاد علیه انگلیسی ها و روس ها امر کرده اند. مجتهد فرمان را به امیر نشان داده، ولی امیر [شوکت الملک امیر ابراهیم خان علم] گفته است که موقتاً آن را مسکوت نگاه دارد. گفتم لابد این فرمان به تمام شهرها رفته و ناگزیر منتشر خواهد شد. ممکن است در مساجد مطلب ابراز شود و مردم عادی، هیجان زده شوند. در آن صورت ممکن است دسته بندی هایی نیز بشود و اقدامات متعصبانه ای به عمل آورد. آن وقت است که گروهی نادان، فکر خواهند کرد که به درک واصل کردن ما در حکم عبادت خواهد بود. چنین نیست؟

۲۷. امپراتوری انگلیس در سال های جنگ جهانی اول، یک خط زنجیر نظامی بین زاهدان و مشهد مستقر ساخته بوده، و سربازان این لشکر اغلب به اردو یا هندی صحبت می کرده اند. از جمله یادگارهای آن نوع ارتباط، همین واژه صاحب است که در ایران هم در خطاب به انگلیسی ها متداول بوده است.

است، مگر این که قبلاً با آن آشنایی داشته باشید. من اکنون ترجمه آن را برایتان می نویسم. اصل نامه با قلم نی از راست به چپ، بی نشانه های سجاوندی روسی کاغذ ارزان اروپایی که تا کرده بودند، نوشته شده است و در سرلوله آن تاریخ ۱۲ ذی قعدة در گاه خداوند است: «قربانت گردم، امید است که وجود شریف جناب عالی در نهایت سلامت باشد. بسیار سپاس گزار خواهم شد که پس فردا سه شنبه ۲۴ ذی قعدة ساعت سه بعد از ظهر به منزل بنده تشریف بیاورید تا با همدیگر به شکار با باز برویم. همچنین، اگر برای صرف شام هم با دوستان صمیمی تان به بنده افتخار بدهید تا وقت بازی بریج ۳ ماهه ادامه یابد، موجب مزید تشکر خواهد بود. زیاده عرضی نیست و مصدع نمی شود.» دوست صمیمی شما، محمد ابراهیم من چنین جواب داد: «قربانت شوم، از دریافت خبر سلامتی مزاج مبارك آن جناب بی نهایت خرسند شدم. همان طور که حضرت امیر اراده فرموده اند، روز سه شنبه در ساعت مقرر با کمال مسرت و افتخار حضور پیدا خواهم کرد. دوست حقیقی شما، اف. هیل روی پاکت را چنین نوشتیم: حضور مبارك حضرت اجل اکرم عالی سرکار امیر شوکت الملک حکمران قاینات و سیستان دامت عظمته مشرف باد.»

۲۸. در شهرهای خراسان، بادبادک/ کاغذ اطفال را «کاغذ باد» می گویند. در دهه های پیش یکی از سرگرمی ها و بازی های دلخواه و افسونگر کودکان در فصل تابستان، هوا کردن کاغذباد بود. شیوه ساخت آن چنین بود که صفحه کاغذ نازک مستطیل شکل را انتخاب کرده، دو رشته نی باریک و تراش داده را به صورت ضربدار با سریش (کوبیده ریشه گیاهی از تیره سوسنی ها) بر آن می چسباندند و دو «نی» نازکتر از طرف پشت به دو ضلع عرضی آن متصل می کردند و سپس آن صفحه را طوری خم می دادند که تقریباً به صورت نیم استوانه ای درآید. دنباله ای هم به صورت شش ضلعی از وسط عرض تحتانی آن آویزان می کردند که به آن دنباله کاغذباد می گفتند و حکم لنگر را داشت. آنچه در صعود کاغذباد اهمیت دارد، تنظیم سه نخ-دوتا از دو ضلع پیشین و یکی از وسط آن- است. دیگر آن که می بایست طرف محدب، یعنی پشت استوانه ای کاغذباد، به سمت باد قرار گیرد. اگر نخ ها را طوری ببندند که طرف مقعر کاغذباد در معرض باد قرار گیرد، کاغذباد به هوانمی رود.

۲۹. در گذشته متداول بوده که اعیان و امرا برای شکار کبک و تیهو، از پرندۀ شکاری «باز» استفاده می کرده اند. این پرندۀ را به هنگام شکار، گرسنه نگاه می داشته اند و او با آموزشی که می دیده، لاشۀ شکار را به سرعت نزد شکارچی می برده است. مأمور نگهداری «باز» را «قوشچی» می گفتند. ر. ک: نامه های از قهستان، ص ۹۲.

۳۰. بریج [beriz] [انگ. bridge] نوعی بازی که با ۵۲ ورق و چهار بازیکن که دو به دو شریک می شوند، صورت می گیرد. بازی بریج را بعد از شطرنج، عملی ترین بازی ورق دانسته اند که درباره راه و رسم آن، کتاب ها نوشته اند.

- بله صاحب! کاملاً ممکن است. گفتم و چنین واقعه ای بسیار جالب خواهد بود. او گفت: چنین واقعه ای اتفاق نخواهد افتاد، چون لازمه جهاد این است که دولت اعلام کند و آن وقت هم باید امام غایب ظاهر شود که جهاد را اداره کند. بنابراین گفتم: لازم نیست درباره آن فرمان نگرانی داشته باشیم. عثمانی با برادران مسلمان خود در هندوستان می جنگند و متحدین آنها در این جنگ هم عیسوی ها هستند. این است که دولت، جهاد اعلان نخواهد کرد و امام غایب هم برای اداره آن ظاهر نخواهد شد؛ یا ملاهای نجف را به اشتباه انداخته اند، یا این که مهر آنها را جعل کرده اند. خبر جالبی است، ولی درباره آن دیگر فکر نخواهم کرد.» (ص ۷۴-۷۵).

اف. هیل از نگارش کوچک ترین جزئیات فروگذار نمی کند و آنچه را می بیند یا می شنود، جزء به جزء با حوصله ای تمام برای دوستش می نویسد. حتی گزارش بازی کودکان بیرجندی را (نامه ۲۳ اوت ۱۹۱۶، ص ۱۲۴) از یاد نمی برد: «این روزها فصل بادبادک^{۲۸} هوا دادن در بیرجند است و بچه های این شهر هر روز بعد از ظهرها به این کار مشغولند. بادبادک های آنها چهار ضلعی است که از تیغه های نی و کاغذهای رنگی تشکیل شده و طرف تورفته و مقعر آنها همیشه رو به سمت باد است و از طرف برآمده یا محدب آن دنباله ای از یک رشته دراز تکه های کاغذ به فواصل کمی قرار دارد که وقتی بادبادک به هوارفت از این دنباله ها صدایی شبیه صدای هواپیما به گوش می رسد.»

هر چند مترجم محترم، دستخطی به فارسی از اف. هیل نیافته است، اما بی شک او در نگارش به زبان فارسی چیرگی و مهارت کامل داشته است. در نامه ۱۰ اکتبر ۱۹۱۵ (ص ۸۷-۸۸) چنین نوشته است:

م. عزیزم

من همراه امیر به شکار با باز^{۲۹} رفته بودم. از آن جا که این نخستین تجربه ام بود و این نوع شکار ورزش قدیمی انگلیسی ها است، لازم می دانم جزئیات آن را شرح دهم. امیر یک ماه پیش دنبال بازهای خود فرستاده بود و وعده کرده بود که یک بار ما را به شکار ببرد. یک شنبه گذشته دعوت نامه مورد انتظار رسید که به خط خودش نوشته شده و پُر از تعارفاتی بود که درک آن مشکل

آشنایی اف . هیل با آثار ادبی و اظهار نظر هایش در این زمینه، تعجب انگیز است . در بخشی از نامه ۲ ماه مه ۱۹۱۶ (ص ۱۰۸-۱۱۰) درباره شاهنامه برای مخاطبش چنین نگاشته است: «... کتابی است حماسی و احتمالاً عالی ترین کتاب در ادبیات فارسی . شاهنامه فردوسی مانند ایلیاد هر مر، شکوه و عظمت شاهان گذشته را برای نسل های بعد حفظ کرده است . شاهنامه در پایان قرن دهم میلادی سروده شده و با گذشته اسطوره ای آغاز می شود و تاریخ حماسی سرزمین ایران را تا ظهور اسلام بیان می کند . زبان شاهنامه، ناب، نجیبانه و شهبسوارانه و ساده است . ایبات شاهنامه انسان را به یاد لشکرهای شهبسواران بی شمار با پرچم های رنگارنگ در اهتزاز در آفتاب و یا موسیقی هندل^{۳۱} می اندازد که آتش مقدس آن، جان و روان را می سوزاند . ستایش مشاهیر در شاهنامه، فضایل گشاده دستانه روزگاران گذشته انسان را به یاد می آورد که پهلوانان جسماً و روحاً با آنچه امروز قهرمان می دانیم، تفاوت داشته اند؛ یعنی روزگاری که نیروی ایمان و بازو توأم با شجاعت و عواطف انسانی در جوانمردی قهرمانان و مبارزات تن به تن آنها متجلی گردیده است . شاید تصور کنید که هر باسوادی در ایران این اثر حماسی بزرگ را می خواند، اما متأسفانه چنین نیست . مسلمانان واقعی از این که قلوب خود را با آتش زردشت گرم کنند، بیم دارند و ایرانیان امروزی از اشعار عاشقانه که با روحیه متزلزل و افکار پریشان آنها بیشتر هماهنگی دارد، بیشتر خوششان می آید . شاهنامه خوانی از آن افراد قبیله و دراویش است . مردم ایلیاتی در کوچ ها و اردوگاه های موقت خود از آن استفاده می کنند؛ در حالی که دراویش، شاهنامه را از بر کرده، در قهوه خانه های شهرها با آدابی خاص برای شنوندگان مشتاق بازخوانی می کنند . زبان شاهنامه دربرگیرنده واژه هایی است که خواندن آن را برای آموزش ندیده ها دشوار می سازد . نانوائی که این نسخه نفیس شاهنامه را برای من فراهم کرده بود، داوطلب شد چند صفحه از آن را خودش برای من بخواند، لذا شبی از او دعوت کردم که به وعده خود وفا کند . آن شب دو نفر جوان را که یکی معلم مدرسه بود نزد او نشاندم که از او شاهنامه خوانی را فراگیرند . نانوائی بیچاره در مقابل این دو جوان احساس شرمندگی کرد، گرچه این کار دلیلی نداشت . بالاخره به اصرار من شاهنامه خوانی را آغاز کرد . جالب ترین داستان کتاب را یعنی مبارزه «رستم و سهراب» و کشته شدن سهراب به دست رستم که پدر ناشناخته او بود، انتخاب کرده بود . این همان داستانی است که شما در آثار ماتیو آرنولد^{۳۲} خوانده اید . نانوائی مهمان ما، داستان را روایت نمی کرد، بلکه

اشعار را به همان آهنگ و با همان حرارتی که شاهنامه خوان های قهوه خانه ها ایراد می کردند، واگویه می کرد .

تأملی در روش کار و حاشیه نویسی های مترجم

همچنان که پیش از این گذشت، نام اصلی کتاب From Persian Uplands بوده است؛ اما بر پشت جلو ترجمه آن نام کتاب به انگلیسی N^{amaha}^yⁱ az Qohest^{an} است که آن را مترجم به اف . هیل (Author: F. Hale) نسبت داده است؛ در حالی که هیل کتابی به این نام ندارد . دکتر گنجی در مقدمه خود «از کوهستان های ایران» را معادل عنوان اصلی کتاب آورده است که چندان مناسب به نظر نمی رسد . با توجه به محتوای کتاب و گشت و گذارهای اف . هیل در شهرهای مختلف ایران، مقصود وی از انتخاب عنوان From Persian Uplands، گزارش سفر به سرزمین ایران بوده است .

و اما دکتر محمدحسن گنجی تمام شرایط و ویژگی های مطلوب یک مترجم موفق را در بازگردانیدن متن انگلیسی نامه های اف . هیل به فارسی، دارا بوده است . این استاد دانشمند، هم ذهن و زبان هیل را به خوبی دریافته و هم بدان علت که خود در بیرجند آن روزگار نشو و نما یافته و با آداب و رسوم آن ولایت، انس و الفت داشته، آنچه را اف . هیل با چشم و گوش می دیده و می شنیده؛ دکتر گنجی به دل و جان، حس کرده و دریافته و حتی پیش از اقدام به ترجمه، اطلاعات دقیق و لازم را درباره سرزمین قاینات و بیرجند و نقش خاندان عکرم و خزیمه در آن اقلیم، در سینه داشته است .

همچنین در این ترجمه، ذوق زبانی و فارسی نویسی و قدرت قلم گردانی و احاطه بر واژگان را هم که از شرایط مترجمی به حساب آورده اند، به خوبی دارا بوده است .^{۳۳} زبانی که استاد

۳۱. جورج فریدریک هندل (Georges Frédéric Hendel) آهنگ از آلمانی (۱۶۸۵-۱۷۵۹م).

۳۲. ماتیو آرنولد (Mathew Arnold) شاعر و نویسنده و نقاد انگلیسی (۱۸۲۲-۱۸۸۰) که اثری به نام سهراب و رستم دارد.

۳۳. ر. ک: خرمشاهی، بهاءالدین، «آیا می توان با نویسندگی زندگی کرد؟»، فصلنامه هنر، بهار ۱۳۷۹، دوره جدید ۴۳، ویژه اقتصاد و هنر، ص ۱۴.

انگلیسی و ترجمه استاد گنجی را درباره مطلب پیش گفته، عیناً می آوریم:

I tried him first of all with the Lights of Canopus, which is rather like Æsop's Fables on a big scale. It is a very wordy and lon-winded book, full of wise saws expressed in ornate and artificial language, and the reader had to struggle so painfully over the verbal obstacles that the matter of the anecdotes barely reached his mind. So we gave that up, and he brought me a book called Malek Arslan, which is a novel of gay and wonderful...

«اول یکی دو کتاب کلاسیک برای خواندن انتخاب کرد، که خیلی دشوار بود. حالا خود حسن کتابی به نام امیر ارسلان آورده که داستان، بلند سرگرم کننده ای است پر از جن و پری و...» (ص ۱۰۸).

و اما سبب ترجمه نامه هایی از قهستان- بنا به نقل مترجم در مقدمه کتاب- آن بوده که دکتر گنجی، در دوره دانش آموزی خود در بیرجند و سپس در زمان دانشجویی در تهران، نسخه ای از متن انگلیسی کتاب را نزد دو معلم خود- سید غلامرضا سعیدی و سلمان اسدی- می بیند. در آن سال ها، موقعیت مناسب برای ترجمه فراهم نمی شود تا این که در سال ۱۳۶۸ گذرش به لندن و کتابخانه های آن شهر می افتد و در کتابخانه مدرسه السند و مطالعات آسیایی و آفریقایی نسخه ای از کتاب مزبور را پیدا می کند.

از طرف دیگر، دکتر گنجی به علت عشق و دلبستگی به زادگاهش (بیرجند) از همان سال هایی که در تهران سکونت می گیرند، گاه و بی گاه در فرار از دلنگی ها و حوادث روزگار کج مدار، تأمل ایام گذشته کرده، خاطرات خوش و ناخوش دوره کودکی و نوجوانی را، آرام آرام، بر قلم می آورد. وی تصمیم داشته حوادثی را که مربوط به هیجده سال اول زندگی اش بوده، به شیوه ای بنویسد که نمایشگر اوضاع اجتماعی و فرهنگی بیرجند آن روزگاران نیز باشد. اما همچنان که در مقدمه (ص ۸) می نویسد: «مطالعه کتاب هیل، نگارنده را متوجه کرد که وجوه مشترک زیادی بین محتویات این کتاب و یادداشت های خاطره مانند او وجود دارد و به این فکر افتاد که از آن بخش کتاب هیل که مربوط به بیرجند می شود، ترجمه ای فراهم آورد، و از تلفیق این ترجمه و یادداشت های خود اثری

۳۴. ر. ک: باطنی، محمدرضا، پیرامون زبان و زبان شناسی (مجموعه مقالات)، تهران، نشر فرهنگ معاصر، ۱۳۷۱، ص ۶۳.

گنجی برای ترجمه این نامه ها برگزیده، هم سنگ و سازگار با متن انگلیسی آن است. مترجم در این برگردان، تمام ویژگی های متن زبان اصلی (زبان مبدأ) را شناخته و توانسته است آنها را تا حد امکان به زبان مقصد (متن ترجمه) انتقال دهد؛ به طوری که تقریباً خواننده فارسی زبان، همان احساس را می یابد که خوانندگان انگلیسی زبان. همچنان که پل والرئ (Valery Paul) یکی از نظریه پردازان مباحث ترجمه نیز «تأثیر برابر» را اساس کار مترجم می داند و بر این باور است که ترجمه یعنی بازسازی تأثیر متن اصلی (مبدأ) در متن تا آن جایی که ممکن باشد. ۳۴

در عین حال قابل یادآوری است که مترجم گرامی، برخی عبارات ها و جمله های طولانی و تودرتو را که با موضوع اصلی، ارتباط تنگاتنگ نداشته و یا با حوصله خوانندگان و پسند روزگاری سازگار نیافته حذف کرده است. البته برای برخی حذف ها هم نمی توان بهانه ای تراشید. مثلاً، هیل در نامه ۲ ماه مه ۱۹۱۶ (ص ۱۰۸ ترجمه) از پیشخدمت خود سخن می گوید و سعی می کند به آن جوان که «حسن» نام دارد، خواندن بهتر متون فارسی را بیاموزد. بنابراین، کتاب انوار سهیلی نوشته کمال الدین حسین واعظ کاشفی را که یکی از آثار ادبی فارسی است، انتخاب می کند، اما بعد متوجه می شود که نثر آن متکلف و مصنوع و مزین به اشعار و امثال عربی و به تقلید از کلیله و دمنه نوشته شده است. پس ضمن آن که انوار سهیلی را با افسانه های ازوپ منسوب به پلانود (Planude) مقایسه می کند، از خواندن آن، با حضور پیشخدمت خود صرف نظر می کند. اما استاد گنجی، انتخاب کتاب را به پیشخدمت نسبت داده و عبارت را با حذف بخشی از آن به صورتی ناموجه ترجمه کرده است. علت خطا، آن بوده که هیل، کتاب انوار سهیلی را به انگلیسی The lights of canopus ترجمه کرده و در نتیجه جناب استاد نیز نام اصلی کتاب را در نیافته و به معنای لغوی آن توجه کرده است. ناپسندتر آن که بدانیم کاشفی سبزواری، کتاب مذکور را به نام امیر احمد، مشهور به سهیلی آراسته است. خلاصه آن که مترجم دانشمند به متن انگلیسی کتاب چندان وفادار نیست و ترجمه جزء به جزء آن را مناسب ندانسته است. اینک متن

تازه به رشته تحریر درآورد، ولی از آن جا که چنین اقدامی اهمیت ترجمه و حق نویسنده آن را از میان می برد و چنین عملی اخلاقاً غیر مجاز و دور از انصاف به نظر می رسد، بر آن شدم که عین ترجمه کتاب را متن قرار داده و یادداشت های خود را در جاهایی که مناسب دانسته باشد، به صورت حاشیه، بر آن بیفزاید.

در این جا از این توضیح نیز گزیری نیست که خاطره نویسی، معمولاً به یاد آوردن حوادث گذشته و بازسازی ذهنی آنهاست. بنابراین هر چه فاصله میان این یادآوری و زمان وقوع، طولانی تر باشد، کهنگی و فرسودگی تصویر و دخالت عوامل ذهنی در بازسازی و ارائه آن بیش تر خواهد بود. اف. هیل، آنچه را می دیده و یا بر سرش آمده، نوبه نو، می نوشته است؛ در حالی که دکتر گنجی، خاطرات خود را پس از سال های متمادی به صورت حاشیه در ذیل کتاب حاضر نوشته است. بنابراین یادداشت های هیل در همان زمان وقوع و نگارش از مقوله سندنویسی به حساب می آید و حال آن که خاطرات استاد گنجی بیش تر از مقوله شهادت یعنی اخبار بر وقوع امری در گذشته است. بنابراین از نظر اثبات دعوی در قوت و اعتبار و رجحان سند بر شهادت، تردید نمی توان کرد.^{۳۵}

آنچه استاد گنجی در پاورقی، تحت عنوان «یادداشت» آورده، شامل خاطراتی می شود که سال های ۱۲۹۲-۱۳۰۹ ق، یعنی تا سن هیجده سالگی زندگی او را در بر می گیرد. دکتر گنجی ضمن ترجمه متن انگلیسی نامه های هیل، در جاهایی که خود مناسب دانسته، به توضیح و تشریح برخی مطالب متن پرداخته است و در استكمال موضوعات کتاب کوشیده و هر جا که هیل در توضیح برخی نام ها و جای ها و مباحث، به اختصار گراییده، همچون یاوری مهربان و مشاور صمیمی به مدد وی شتافته و به شرح مبهمات متن پرداخته است.

البته توضیحات دکتر گنجی شامل تمام موضوعات کتاب نیست، بلکه اختصاص به برخی مطالب متن دارد. بخشی از این یادداشت ها، بسیار کوتاه و فقط جنبه تأکیدی و تأییدی دارد و بعضی از آنها، نسبتاً مفصل و مشروح است. بیش تر حواشی کتاب، توضیحاتی در مورد مکان ها، اشخاص و یا برخی رسم ها است و مجموع یادداشت ها، یعنی حواشی مترجم تقریباً ۴۲۰ سطر - با حروف ریز لوتوس نازک، پوینت ۱۱ - و به تخمین ۲۱ صفحه یعنی حدود یک هفتم متن کتاب است.

استاد گنجی برخلاف اف. هیل به توضیح جنبه های اجتماعی و تحلیل حوادث سیاسی بیرجند در روزگار اف. هیل چندان التفاتی ندارد و آنها را بر قلم نیاورده است. خواننده مشتاق و علاقه مند این روزگار که بر حوادث آن دوران کم تر

وقوف دارد، از استادی دیرینه سال و در عین حال با تجربیت و پخته مغز، متوقع است که ای کاش، او خاطرات روزگار سپری شده حادثه خیز و جو ملتهب اجتماعی ایران ستم دیده را در دوره اشغال متفقین، در گوشه ای از این سرزمین که مصادف با زیر و بم هیجانات دوره نوجوانی و برنایی وی بوده، با حوصله ای بیش تر و پنجه ای سخاوتمندانه تر، به شیرینی نگاشت.

همچنان که گذشت در یادآوری حوادث گذشته و بازنویسی آنها، برخی موارد از یاد و قلم استاد گنجی، افتاده و رفته است. مثلاً در ذیل آنچه هیل در مورد آداب سوگواری در ماه محرم و گرامیداشت شهادت امام حسین (ع) آورده، دکتر گنجی توضیحاتی ارزشمند و خواندنی آورده است، اما برخی از باورها و رسمومی را که با نوشته های هیل ارتباط داشته، از یاد برده است. از جمله به رسمی که در آن دوره در بیرجند متداول بوده و حتی حاج شیخ هادی هادوی در مقدمه اشعار خود آورده، اشاره ای نکرده است و آن موضوع به شرح زیر است: «... دومین نوبت که امیر صافی عقیده این سامان، امیر اسماعیل خان شوکت الملک را ملاقات کردم، غره محرم [حدود سال های ۱۳۱۹ ق] در مسجد معروف به مسجد عاشورا بود. این خاندان پاك عقیده از قدیم الایام در تعظیم شعائر پیش قدم بوده اند. از آن جمله افتتاح مراسم سوگواری را در این مسجد می نموده و در تمام شوون بندگی و ارادت به خاندان عصمت (ص) از اقدام و اطعام و بذل و انعام بذل مجهود می کرده اند. ولی توده جاهله را مرسوم بود که پس از فراغ از مجلس روضه و قیام به وظایف سوگواری در خشک رود بیرجند که فاصله بین دو قطعه شهر است، با سنگ فلاخن دو دسته بالا و پایین، سر و مغز یکدیگر را هدف می کرده اند و این حرکت و حشیانه را شگونی می شمردند و مثل معروف آن گاو را که نه من شیر می داد به یک لگد می ریخت، ممثل می داشتند...»^{۳۶}

همچنین دکتر گنجی به جنجالی که بر سر افتتاح مدرسه شوکتیه پیش آمده، اشاره ای نکرده است: «... در سنه ۱۳۲۶

۳۵. ر. ک: موحد، محمدعلی، ج ۱، ص ۵۳.

۳۶. هادوی، شیخ هادی، دیوان اشعار، بی نا، بی تا، مقدمه، صفحه «ح».

عابر به او نزدیک شده، رمز اسم شب آن شب را به گوش او می گفت. در غیر این صورت او را به «میر شوخونه» یعنی «خانه میر شب» که در اواسط بازار بیرجند بود، می بردند و تا صبح او را به حالت زندانی نگاه می داشتند».

هیل در بخشی از نامه اول دسامبر ۱۹۱۳ (ص ۴۵) ضمن شرح اوضاع بیرجند، درباره آشپز خود می نویسد: «در بیرجند تعداد زیادی زنان پسر و بینوا وجود دارد که هر روز در معرض زاری و التماس آنها قرار می گیرم، و به قراری که به من گفته اند تقریباً در تمام موارد تریاک است که مستقیم یا غیر مستقیم آنها را به این روز انداخته است... آشپز من که جوانی زرنگ و فعال است و خوب فوتبال بازی می کند و نیز خوب غذا می پزد، یکی دو هفته قبل از من اجازه می خواست که ازدواج کند. این مطلب را یک شب پیشخدمت من، سر شام اظهار کرد. این آشپز از مشهد همراه من شده و همسرش را در آن جا گذاشته بود. من از پیشخدمت خواستم که او را صدا بزند و موقعی که قهوه خود را می خوردم، نزد من آمد. به او گفتم: خوب، علی اکبر شنیده ام می خواهی زن بگیری! پس تکلیف زنی که در مشهد داری چه می شود؟

- بله صاحب! او را قبل از آمدن طلاق داده ام.

- آخر تو قبلاً این مطلب را به من نگفته بودی؟

- بله! طلاق در صورتی بود که تا یک ماه پس از آمدن، به من ملحق نشود.

- آیا تو برایش پول فرستادی که بتواند نزد تو بیاید؟

- صاحب! پدر و مادرش این جا هستند و مانع از آمدنش می شوند. او زن بدی است.

- موقعی که با او ازدواج کردی مطلقه بود؟

- بله صاحب! او آدم نابکاری است، ولی موقعی که با او

ازدواج کردم، این موضوع را نمی دانستم.

- آیا اول دربارۀ او تحقیق نکردی؟

- خیر صاحب! من جوان و تنها بودم، آخر من پدر و مادر ندارم.

- آیا طلاق نامه او را داری؟

- خیر صاحب! ملائی که او را طلاق داد، طلاق نامه را نگه داشت.

- خوب تو در مورد آن ازدواج اشتباهی کردی. هنوز در بیرجند

غریبه ای، و حالا می خواهی اشتباه دیگری بکنی؟

- بله صاحب! شوهرش به یزد رفته و پدر-مادرش نمی گذارند

همراه شوهرش برود. او هم طلاق گرفته و حالا گوشۀ خانۀ

۲۷. همان، صفحه «ط».

حکمران معارف پژوه [امیر محمد ابراهیم خان علم، شوکت الملک] مدرسه ای به نام شوکتیه تأسیس کرد. من تشویق کردم و پسر مرا به مدرسه فرستادم و جنجال آفایانی را که از اصول اجتماعی بی بهره بودند، به چیزی نشمردم، چه می دانستم که اگر این ملت بر این جهالت بماند، به سرعت دستخوش اجانب آید...» ۲۷.

دیگر آن که تراوشات خامۀ هیل به انگلیسی از حیث تنوع، تازگی، اطلاع رسانی و همچنین به لحاظ حلاوت و شیرینی از یادداشت های دکتر گنجی، برتر و ممتاز تر است. در عین حال، رویدادهای آن روزگار که در کمند نگاه دو نویسنده-یکی انگلیسی و دیگری ایرانی- گرفتار آمده، سزاوار مقایسه و تأمل است. به هر روی، آنها توانسته اند خواننده را با دوره ای از تاریخ ایران و آداب و رسوم مردم کوچک و بازار، در گوشۀ دورافتاده بیرجند، آشنا کنند.

اینک برای آشنایی خوانندگان گرامی، چند مورد از متن ترجمه و سپس یادداشت های دکتر گنجی را که در ذیل برخی صفحات آمده است، نقل می کنیم. اف. هیل در نامه ۱۱ نوامبر ۱۹۱۳ (ص ۲۸-۳۱) به رفت و آمدهای شبانه و ساعت خاموشی و قرق و راه و رسم گزیده ها و نگرهبانی در شب اشاره می کند و استاد گنجی در پانوشت صفحه ۳۱ چنین می نویسد: «در آن زمان معمول بود که سه-چهار ساعت از غروب گذشته شیپور قرق می زدند و بعد از آن، رفت و آمد تنها با ادای اسم رمزی انجام پذیر بود که هر شب از طرف داروغه معین می شد و به «اسم شب» معروف بود. اسم شب منظور رمزی بود که برای عبور و مرور در شهر در شب ها و بعد از ساعت مقرر که چهار ساعت بعد از غروب بود، به عابران مجاز داده می شد. این رمز معمولاً اسم یک شهر یا آبادی بود که برای هر شب از طرف داروغه به میر شب یا شیگردهای مزدور ابلاغ می گردید. طرز ادای اسم شب یا مطالبۀ یک یا چند شب گرد چنین بود که بعد از شیپور قرق که همان چهار ساعت از شب گذشته بود، اگر کسی را در کوچه ها می دیدند به صدای بلند می گفتند «گلن کیم» که بعدها فهمیدم در ترکی «کیست که می آید» معنی می دهد. شخص عابر در مقابل می گفت: «آشنا» یعنی آشنا در برابر غریبه. شب گرد آن وقت می پرسید اسم شب؟ و در این هنگام

پدرش زندگی آرامی دارد. آنها مردمان بسیار محترمی هستند و او از خود حدود بیست پوند مال و منال دارد.

- خوب! تو همه چیزش را خوب می دانی، ولی خیلی عجله می کنی. بهتر است این مرتبه کمی تأمل کنی، حالا کی قصد ازدواج داری؟

- همین امشب صاحب!

- راستی همین امشب؟

- بلی صاحب! ملاً همین جا در خانه منتظر است. خدا بزرگ است!

- خوب، حالا آمده ای از من اجازه بگیری؟

- بلی، اگر شما اجازه ندهید؛ ملاً را خواهم فرستاد.

- خوب مهمانهایت منتظر خواهند ماند. برو ازدواج کن.

امید به خدا.

- لطف شما زیاد صاحب! ولی یک استدعای دیگر دارم.

- چه خواهشی؟

- خواهشمندم امشب گرمافون را در اختیار ما قرار دهید.

می بینید، این ناقل از من اجازه ازدواج خواست تا بتواند مهمانانش را با موسیقی فرنگی سرگرم کند! جالب این بود که شب بعد، پیشخدمت من اطلاع داد که زن سابق آشپز، تازه از مشهد وارد شده است. ظاهر آبه نظر می رسید مشکلی در راه است؛ چون شب بعد پدر عروس مطلقه نزد من آمد و از آشپز شکایت داشت ...»

آنچه از متن فوق، توجه دکتر گنجی را جلب کرده، منحصرأ موضوع فوتبال بوده است. پس در آن باره (ص ۴۷) چنین توضیح می دهد: «در سال های جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸م) انگلیسی ها به منظور جلوگیری از نفوذ آلمانی ها به افغانستان و شمال غرب هندوستان آن روز یک لشکر از افراد هندی به فرماندهی افسران انگلیسی به صورت خط زنجیری بین درذاب (زاهدان فعلی) و باجگیران مستقر ساختند. مرکز و ستاد این لشکر در بیرجند بود و همیشه تعداد زیادی افراد هندی و افسران انگلیسی در بیرجند اقامت داشتند و از طریق این افراد بود که جوانان بیرجندی با ورزش های فوتبال، تنیس و چوگان آشنا شدند. در بیرجند همین نظامی های انگلیسی میدان فوتبالی در شمال خیرآباد تسطیح کرده بودند و در همان جا بود که جوانان بیرجندی از قشرهای مختلف جامعه با بازی فوتبال آشنا شدند. طولی نکشید که این ورزش در مدرسه شوکتیه هم متداول شد. هفته ای دو بار تیم های مدرسه با همدیگر یا با تیم های دیگر فوتبال بازی می کردند، و این احتمالاً قبل از آنی بود که بازی فوتبال در تهران و دیگر شهرهای ایران متداول شود ...»

اف. هیل نامه ۶ دسامبر ۱۹۱۳ (ص ۴۸) خود را این گونه آغاز می کند: «م. عزیزم! ما، در روزهای اول محرم، یعنی ماه عزاداری شیعیان قرار داریم و در همه جا سینه زنی و نوحه خوانی درباره نوادگان گرامی پیامبر که شهید شده اند، به چشم می خورد. مغازه ها نیمه بسته است و مردم به تکیه ها که عزاداری و شبیه در آن جا برقرار است، هجوم می آورند. شیپور به صدا در می آید و شبیه سازان با لباس های مخصوص نوحه سرایی می کنند. زن های چادر سفید، زارزار با همسرایی، گریه می کنند و حتی یک خارجی که از آن جا می گذرد، تحت تأثیر این همه عزاداری و روضه خوانی که هر سال در موقع معینی تکرار می شود، قرار می گیرد ...»

و دکتر گنجی درباره سوگواری مردم بیرجند در ماه محرم و صفر (ص ۴۹) چنین یادداشت کرده است: «بیرجندی ها همیشه سخت پای بند شعایر مذهبی و اصول شیعی بوده اند و این خاصیت به سبب همجواری جغرافیای آنان با اهل سنت بیش تر در آنها تقویت شده و ریشه دوانیده است. در آن زمان از اول ماه محرم الحرام تا ۲۸ صفر المظفر که روز قتل امام حسن مجتبی است، مجالس عزاداری مفصلی می گرفتند. به این معنی که روضه خوانی در تمام این دو ماه به تفاوت از یک تا چند هفته در خانه های اغلب اغنیا برقرار بود. مهم ترین این روضه خوانی ها مخصوص حسینیه شوکتی بود که به مدت بیست روز از اول تا بیستم ماه محرم با تعزیه خوانی و اطعام مساکین و مستمندان و حتی اغنیا توأم بود. معمولاً ده روز اول در ساختمانی در داخل قلعه بالای بیرجند که در آن زمان محصور بود و از در بزرگی که جنبه تاریخی داشت در آن رفت و آمد می شد، برپا می گردید. این ساختمان را که بعدها به مدرسه دخترانه میدل شد و فعلاً محل یک کارگاه قالی بافی است، در آن زمان عمارت کهنه می نامیدند و این نام در مقابل عمارت نو که همان حسینیه و مدرسه شوکتی باشد به کار می رفت. این ساختمان در ایام سال، محل سکونت کارگزار بیرجند بود و کارگزار مأمور عالی رتبه ای بود که به خاطر سرپرستی و رتق و فتق امور مربوط به اتباع خارجه، از تهران مأموریت می یافت.»

جنگی قدرت های بزرگ و پل پیروزی متفقین شده بود. به رغم اعلان بی طرفی، روس و انگلیس در آبان ۱۹۹۳ ش/ ۱۹۱۴ م ایران را اشغال کردند.

پیشروی مأموران آلمان در ایران و تبلیغات ضد انگلیسی و روسی آنان، و وحشت انگلیس از نفوذ آلمان در شبه قاره هند، سبب شد که آن دو دولت موقتاً اختلافات خود را کنار بگذارند و مناطق شمالی و جنوبی ایران را تحت نفوذ خود در آورند و در نواحی شرقی ایران «کمبربند خاوری» بکشند. مطابق قرارداد ۱۹۰۷ م نواحی بیرجند تا ناحیه بلوچستان را نیروهای هندی-انگلیسی و مناطق جنوبی تر یعنی سیستان، دهنه باغی و دزدآب (زاهدان) را فقط نظامیان انگلیسی اداره می کردند.

رقابت سیاسی-نظامی روس و انگلیس، کشور آلمان را بر آن داشت که روش های توسعه طلبی خویش را از طریق بازرگانی تقویت کند و به تدریج در احزاب سیاسی، مجلس و سایر ارگان های دولت ایران نفوذ کند.

اف. هیل در نامه های ۱۴ اوت ۱۹۱۵ و ۱۷ مارس ۱۹۱۶ (ص ۸۰ و ۱۰۲) به رقابت دولت های مذکور اشاره می کند. بنا به مضمون این نامه ها، گویا گروهی از مأموران آلمانی به رهبری کاپیتان اُنیدر مایر (Capitan onider Myery) از کویر گذشته، وارد ناحیه قاینات می شوند. سرگرد پریدوکس (Prideaux) کنسول بریتانیا در بیرجند، امیر شوکت الملک را تحت فشار قرار می دهد تا آنان را دستگیر و تحویل کنسولگری دهد. امیر که از دستورات تهران مبنی بر بی طرفی، تبعیت می کرد، از اجابت تقاضای کنسول بریتانیا خودداری ورزید. نتیجه این نافرمانی آن می شود که کنسول به سفارت بریتانیا در تهران شکایت می کند و اندکی بعد شوکت الملک از حکمرانی قاینات برکنار و به تهران احضار می شود و برادرزاده اش امیر معصوم خان حسام الدوله به جای وی منصوب می گردد.^{۳۹}

۳۸. سی. ام. مگ گر گر، شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان (در سال ۱۸۷۵)، ترجمه اسدالله توکلی طیبی، (دو جلد)، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳۹. ر. ک. پیروز مجتهدزاده، امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸، ص ۱۲۶؛ ایضاً ر. ک. سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه سید محمدتقی فخر گیلانی، تهران، دنیای کتاب، ج ۲، ص ۶۲۱. اسدالله علم وزیر دربار محمدرضا شاه بهلوی، این حادثه را مایه مباهات خاندان خود دانسته و در کتاب یادداشت های هلم، ج ۱، ص ۳۷۹ می نویسد: «سر شام [با محمدرضا شاه] مقداری از اوضاع بیرجند، وضع پدرم با اعلیحضرت فقید، صحبت کردم. خیلی مطبوع واقع شد، به خصوص سیاست های امپریالیستی انگلیسی ها بعد از جنگ جهانی اول و فشارهایی که به پدرم

ارزشمندی های نامه های از قهستان

این کتاب مانند دایرةالمعارف اختصاصی است که درباره موضوعات گوناگون از جمله: امیران قهستان، رجال شهر، جنگ جهانی اول، طبقات اجتماعی، فرقه های مذهبی، نحله های فکری، آداب و رسوم، باورها، روزنامه ها و مجلات، شیوه های آب رسانی و حفر قنات، راه ها، مساجد، کاروانسراها، مدارس، بازی ها (فوتبال، تنیس، چوگان) و ده ها مورد دیگر به خواننده اطلاع و آگاهی می دهد و در مجموع روشنگر اوضاع و احوال تقریباً نود سال پیش ایران-علی العین- و بیرجند-علی الخصوص- است و از نظر فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، مردم شناسی و جامعه شناسی دارای اعتبار و سزاوار است. اکنون به چند محور عمده این کتاب می پردازیم.

۱. اهمیت مرزهای شرقی و موقعیت بیرجند

خراسان در طول بیش از سی قرن دروازه شرقی ایران به حساب آمده است. سرهنگ مک گر گر Mac gregor -افسر انگلیسی- که در سال ۱۲۹۲ ق/ ۱۸۷۵ م از مناطق شرقی ایران دیدن کرده بود، اهمیت این منطقه را از نظر سوق الجیشی در رابطه با هندوستان به دولت مردان کشور خود گوشزد می کند و می نویسد: «ایران در واقع کلید منطقه است». ^{۳۸} به همین دلیل کارشناسان نظامی انگلیس از اواسط قرن نوزدهم میلادی، بیرجند و هرات را به عنوان دروازه هندوستان تلقی کرده، به دولت متبوع خود پیشنهاد کردند در قراردادهای خود با روسیه و ایران و یا هر کشور دیگر، نباید بیرجند را از دست بدهد و این شهر باید در حوزه نفوذ بریتانیا و در فضای امنیتی هندوستان باشد.

بیرجند در مبادلات سیاسی-نظامی روس و انگلیس در جنگ جهانی اول، اهمیت استراتژیک و ژئوپولیتیک، مخصوصاً برای انگلیسی ها داشته است. بنابراین در قرارداد ۱۹۰۷ م توافق کردند که مشهد در حوزه نفوذ روس و بیرجند تحت نفوذ آنان باشد.

۲. رقابت قدرت های متجاوز

موضوع دیگری که در سراسر کتاب مطرح گردیده، وقایع جنگ جهانی اول است که طی آن، ایران به جبر به مرکز عملیات

۳. وضع سوداگری و تجارت

بیرجند، طی چندین دهه، نقش بزرگ‌ترین دروازه اقتصادی شرق ایران با هندوستان و یا انگلستان و از طرفی با روسیه آن دوره را عهده‌دار بوده است. هیل در نامه ۱۷ نوامبر ۱۹۱۳ (ص ۳۳-۳۷) به برخی از این نوع داد و ستدها اشاره می‌کند: «... از شمال شتر و قاطر، زیاد به بیرجند می‌آید که با خود نفت و قند و شکر از روسیه، برنج از راه سبزوار و ابریشم از خراسان می‌آورند که به هندوستان برده می‌شود. ظروف آشپزخانه و چراغ‌ها و پارچه‌های پشمی و نخی مورد نیاز خود را هم از روسیه می‌آوردند. شترها و قاطرها بعد از آن که بار خود را زمین گذاشتند و استراحتی کردند، با محموله‌های غنی از قالی و پشم و پنبه و زعفران و مصنوعات هندوستان و پوست روباه و کرک بز، روی به مقصد می‌نهند. اما از طرف جنوب، شترها به کندهی از سرزمین دوردست هندوستان، بعد از ماه‌ها طی طریق می‌رسند و از آن‌جاست که بسیاری از ثروت هند و اروپا را با خود می‌آورند، از جمله پارچه‌ها و قماش‌های مرغوب پشمی و پنبه‌ای و نخ خام برای قالی‌بافی و مواد رنگی برای رنگرزی پشم‌هایشان و حتی مس برای ساختن ظروف و دیگ‌ها. چای و قهوه و انواع ادویه و هزاران قلم مواد دیگر که بشر امروزی بدان‌ها نیاز دارد و هنر فرآوری آنها را تنها خارجی‌ها دارند، همراه خود می‌آورند. آنها از راه سیستان که سرزمین بادها و گرد و خاک و گرمای فراوان است، سفر می‌کنند و از دشت‌های آن‌جاست که خروارها غله برای نان اهالی و از نی‌زارها داستان‌های جالب درباره گله‌های گاو و گوسفند به بیرجند می‌رسد. از این‌جا شترها راه دور و دراز برگشت به هندوستان را با بارهایی پر ارزش مانند ابریشم و انواع صمغ و بادام و دیگر انواع خشکبار دشت و کوه از سر می‌گیرند. البته همچنان که رسم دیرین این ولایت بوده و هست، محصولات عمده صادراتی ایران در ازای انواع کالاها و اجناس ساخته شده وارداتی مواد خام بوده است. چنین تجارتی که موجب به یغما رفتن و غارت ثروت‌های ملی و سودآوری برای عده‌ای خاص است، از زمان‌های قدیم مورد اعتراض افراد بصیر و دل‌آگاه بوده است. «اینان که شما به نام تاجر یاد می‌کنید، و من معاملات تجارتی ایشان را تا یک درجه دیدم، تاجر نیستند؛ مزدوران فرنگانند و بلکه دشمنان وطن خودشان هستند، زیرا همه ساله به دامن، نقود مملکت را بار کرده به ممالک خارجه می‌ریزند و در مقابل، امتعه قلب و ناپایدار فرنگستان را به هزار گونه رحمت و مشقت بر خودشان حمل کرده، به وطن نقل می‌کنند. اگر حساسی در میان باشد، در پایان سال معلوم می‌شود که کرورها

پول وطن که مایه تعیش دائمی هم وطنان است، این بی‌مروتان به دست‌های خودشان برده، در خارجه به هزار مداهنه و چابلوسی به دامن اجانب می‌ریزند».^{۴۰}

حاج سیاح نیز وقتی صنایع و کارخانه‌های انگلستان را می‌بیند، چنین می‌نویسد: «کارخانه‌ها دارد، مثلاً برای سوزن کارخانه ساخته‌اند که اقل از روزی هزار تومان معامله می‌شود. کشتی‌های آن‌جا متاع می‌برد و می‌آورد، اما این نوع که آهن یک من دو قران آن‌جا وارد می‌شود و عقربک ساعت یک من هزار تومان فروش می‌رود... به خروار می‌خرند و به مثقال می‌فروشند».^{۴۱}

۴. اوضاع اجتماعی و اخلاقی

جنگ بین الملل اول و اشغال ایران به وسیله نیروهای روس و انگلیس، اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران را دگرگون می‌کند و کمبود و گرانی مواد غذایی و بی‌کاری، اخلاق و معنویات را تحت الشعاع قرار می‌دهد. اعتیاد، خرید و فروش مفرحیات و معاجین و تراکیب، فساد و رشوه‌خواری بیداد می‌کند و ظلم و تعدی به رعیت از طرف عمال حکومت از حد خارج می‌شود. نامه‌های اف. هیل، همچون آینه‌ای تمام‌قد، همه حوادث آن روزگار را در خود منعکس کرده است: «بیرجند تعداد زیادی زنان پیر و جوان بینوا وجود دارد که هر روز در معرض زاری و التماس آنها قرار می‌گیرم و به قراری که به من گفته‌اند تقریباً در تمام موارد تریاک است که مستقیم و غیر مستقیم آنها را به این روز انداخته است» (ص ۴۵)؛ «رشوه‌خواری سستی، ظلم و جور و تجاوزات هیأت حاکمه - که بیش تر معلول عدم اطمینان از موقعیت آن‌ها است - خیلی بیش تر از گذشته‌ها وجود دارد. دولت مرکزی که گاهی سعی می‌کرد جلوی فساد اداری را

وارد آوردند. چون گوش به حرف آنها نداد و آلمان‌ها را که به افغانستان می‌رفتند، توقیف نکرد؛ زیرا دولت ایران دستوری نداده بود و پدرم می‌گفت باید دولت خودم در این زمینه به من دستور بدهد نه شما».

۴۰. مراغه‌ای، حاج زین‌العابدین، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، (سه جلد)، به کوشش م-ع سیانلو، تهران، نشر اسفار، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۴۱. دهباشی، علی، سفرنامه حاج سیاح به فرنگ، تهران، نشر ناشر، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۲۱۸-۲۱۹.

می کنند که در زمان عباسیان در رأس بخشی از سپاهیان اسلام، جهت سرکوب شورش استاذسیس^{۴۲} به خراسان اعزام شده بود، با این حال، با توجه به منابع به جای مانده، تقریباً از اواخر دوره صوفیه نقش تاریخی این خاندان تدریجاً به طور محسوس تر و واقعی تر تبلور می یابد.^{۴۳}

امیران قهستان با سابقه هزارساله حکمرانی، برخلاف مشی و رفتار دیگر خوانین که اعتبار و منافع خود را در اغتشاش و ناامنی به دست می آوردند، پیوسته به تابعیت حکومت مرکزی وفادار مانده، جدال و تجاوز را خوش نمی داشتند. بدین وسیله توانسته بودند منطقه حکمرانی خود را به دور از قتل و غارت نگاه دارند. مهرداد بهار، در وفاداری شوکت الملک (امیر محمد ابراهیم خان) به دولت مرکزی می نویسد: «برای او اطاعت از مرکز به معنای تداوم زندگی ساده مردم و بقای سلطه او بود. برای او فرق نمی کرد که قاجارها یا پهلوی ها بر سر کار باشند، او مطیع مرکز بود».^{۴۴}

همخوانی اندیشه امیران قهستان با سیاست های انگلیس و وفاداری در دوستی با آنان موجب گردید که قاینات تا دوره وزارت آخرین امیر آن یعنی اسدالله عکرم (۱۲۹۹-۱۳۵۷) تحت سلطه و نفوذ این خاندان باقی بماند. یکی از محققان بر این باور است که: «وابستگی و یا انگلیسی مآبی خاندان عکرم یک امر ذاتی و طبیعی نبود و نمی شود گفت که این خاندان از همان ابتدا در صدد وابستگی بود، بلکه بالاخص از اواخر قرن نوزدهم به بعد شرایطی پدید آمد که از عوارض آن، وابستگی خاندان ها و حکومت های ایالات به کشورهای خارجی بود».^{۴۵}

آخرین سفیر انگلستان در دوره محمدرضا شاه، پس از مرگ اسدالله عکرم درباره خانواده او می گوید: «خانواده او نسل اندر نسل طرفدار انگلیس بودند، ولی این دوستی و رابطه نه به خاطر منافع شخصی یا نوکر مآبی و چاپلوسی، بلکه به خاطر اعتقادی بود که به سودمند بودن دوستی انگلیس برای حفظ منافع ایران داشتند».^{۴۶}

۴۲. استاذسیس یکی از مخالفان سلطه عرب در ایران که به سال ۱۵۰ق در خراسان پس از ابو مسلم قیام کرد و سرانجام در خازم بن خزیمه سردار منصور عباسی، شکست خورد. گویا نهضت استاذسیس فقط سیاسی نبوده، بلکه جنبه دینی نیز داشته است. ر. ک: لغت نامه دهخدا، ذیل «استاذسیس».

۴۳. شاهی، مظفر، همان، ص ۲۶۳.

۴۴. بهار، مهرداد، درباره قیام ژاندارمری خراسان، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۶، ص ۲۰.

۴۵. شاهی، مظفر، همان، ص ۲۷.

۴۶. سالیوان، ویلیام؛ پارسونز، آنتونی، خاطرات دوسفر، ترجمه محمود طلوعی، چاپ اول، تهران، انتشارات علم، ۱۳۷۲، ص ۲۹۴.

بگیرد، حالا ضعیف تر از آن است که بتواند اقدامی بکند، در حالی که افکار عمومی هم بیانگر همین نظر است ... طبقات پایین تر جامعه، یعنی کسبه و کارگران و کشاورزان با صبر و حوصله باور نکردنی منتظر روزهای بهتری هستند که بارها به آنها وعده داده اند، ولی هرگز آن روزها خود را نشان نداده است. انسان نمی داند که سرنوشت و آینده نامعلوم این مردم در مسیر آتیه زندگی آنها چگونه خواهد بود» (ص ۱۲۵-۱۲۷).

در نامه ۲۰ فوریه ۱۹۱۷ (ص ۱۳۵-۱۳۶) آمده است: «در همین بیرجند، جوانی که مدرسه را تمام کرده بود به خدمت اداره مالیه درآمد. او کارش را خوب انجام می داد و بعد از مدتی برای انجام مأموریتی به محلی در چند فرسخی شهر اعزام شد. بعد از چند ماه رئیس او، وی را به بیرجند احضار کرد و با نسبت دادن تهمت های ناروا، او را به مبلغی که درست معادل سه ماه حقوقش می شد، جریمه کرد. از آن جا که جوان مذکور نادر بود و نمی توانست شغل و آبروی خود را از دست بدهد، همان کار را کرد که همه می کنند، یعنی قرض کرد و جریمه را که در واقع چیزی جز باج سیبیل نبود، پرداخت. آن وقت به او اجازه داده شد که به محل مأموریت خود برگردد و او هم اصولی را که تا آن وقت رعایت کرده بود، زیر پا گذاشته، در مدت کوتاهی جیب خود را پر کرد». خلاصه، نامه های هیل مانند نمایشنامه سوسمارالدوله اثر میرزا آقاخان کرمانی (رحیم رضا زاده ملک، تهران، دنیا، ۱۳۵۴، ص ۱۳۲-۱۶۵) تراژدی دردناکی است از فساد و استبداد دولتی شرقی و آسیایی که بیان گر غارت روستاییان، مالیات های کمر شکن، عدم امنیت، شکنجه و بریدن گوش و دماغ، گرسنگی، بیماری و تمام ویژگی های حکومت های استبدادی است.

۵. خاندان عکرم

آنچه در تمام صفحات کتاب نامه هایی از قهستان مطرح می شود، بر محور خاندان عکرم می گردد. این خاندان از با اهمیت ترین دودمان های ایران در تاریخ معاصر بوده اند. خاندان علم «هر چند بدون ارائه یک شناسنامه و شجره نامه متقن، پیشینه تاریخی خود را به قرن دوم هجری می رسانند و فردی به نام حازم بن خزیمه را به عنوان سردودمان خود معرفی

دوران حکمرانی شوکت الملک با مجموعه‌ای از رخدادها در ایران و بیرجند، همزمان بود. از یک سو، آشوب و تحولات برآمده از جنگ جهانی اول و انقلاب مشروطیت، برخی از طایفه‌های بلوچ همجوار امیرنشین را تشویق به دست اندازی و غارت نمود. از سوی دیگر، رقابت میان شوکت الملک و برادرزاده اش امیر معصوم خان حسام الدوله با تنش‌های سیاسی موجود در کشور تشدید شد. حسام الدوله امیر خاندان خزیمه در قلمرو سیستان، مقلد آیه‌الله ملا محمد کاظم هروی خراسانی و دوست رهبران مشروطه خواه نظیر آیه‌الله سید محمد طباطبایی و آیه‌الله سید عبدالله بهبهانی بود. این گرایش‌های سیاسی متضاد، موجب بروز تنش و آشفتگی در امیرنشین و حتی خود خانواده خزیمه گردید. سرانجام حسام الدوله با استفاده از نفوذ خود نزد تنی چند از سران ضد مشروطه در تهران، توانست در فوریه ۱۹۱۶م حکمرانی قائن را از چنگ شوکت الملک درآورد.^{۴۷}

اف. هیل در مورد این اختلافات و دست به دست شدن امارت قاینات، جای جای به مخاطب خود گزارش می‌دهد و در بیش تر موارد از شوکت الملک تمجید و ستایش می‌کند. در نامه ۱۷ مارس ۱۹۱۶م (ص ۱۰۳) چنین می‌نویسد: «م. عزیزم، امیر شوکت الملک معزول و به تهران فراخوانده شده است، در حالی که برادرزاده و رقیب او حسام الدوله حالا حکمران بیرجند است. داستانی غم‌انگیز است و شرح آن خیلی مفصل است. ولی برای این که به سیاست بازی‌های ایران پی ببرید، بهتر است تاریخ محلی دو ماه اخیر را برای شما بازگو کنم. موضوع از دو جهت جالب توجه است: اول این که امرای قائن از جمله معدود حکام موروثی باقی مانده ایران به شمار می‌آیند و شاید تنها نمونه خانواده‌ای باشند که نه خون شاهی در رگ‌های آنها جریان دارد و نه هم رئیس ایل و قبیله‌اند که مدت چندین نسل، فقط به خاطر ثروت و نفوذ محلی، حکومت خود را بر منطقه وسیعی حفظ کرده‌اند. علت دوم این است که بیرجند، یعنی مقر حکومت آنها در نیمه راه روسیه از طریق خراسان به هندوستان واقع شده و در گذشته میدان رقابت شدید نمایندگان روسیه و انگلیس بوده است... این رقابت، گو این که این روزها به علت جنگ ضعیف شده، ولی با وجود این به صورت دوستانه بین خراسان و سیستان و یا بین پتروگراد و سیملا^{۴۸} ادامه دارد. در شرایط دگرگون شده ایران، حکمران قاین باید مقام و موقعیت خود را بین مردم حفظ کند. با دیدگاه‌های روس و انگلیس همساز باشد و دربار تهران را هم از خود راضی نگاه دارد. از آن جایی که شوکت الملک بزرگ‌ترین زمیندار و ملاک ناحیه قاین است با شخصیت جذابی که دارد، اطاعت و مقبولیت محل را به آسانی می‌تواند کسب

کند. مردم محل مانند ساکنان دیگر مناطق ایران، صلح جو و دوست داشتنی هستند و حق شناسی موروثی آنها عامل مهمی در قدرت امیر است. حسام الدوله که از طرف مادر دارای نژاد خشن تری است، فقط در عمل و اعمال زور می‌تواند با او رقابت کند و امتیازات شخصی کم تری دارد. راضی نگاه داشتن شاه و وزرا با تقدیم گاه هدایا در وقت مقتضی برای هر دو خانواده کاری آسان بود و در چنین شرایطی تنها اشکال برای شوکت الملک این بود که رضایت نمایندگان خارجی را تأمین سازد. او علاوه بر صفات حسنه‌ای که دارد، فوق العاده زرنگ است و در نتیجه توانسته روابط دوستانه خود را با انگلیسی‌ها که سازمان‌دهی خوب آنها، انتصاب او را در مقابل توطئه‌ها و ادعاهای برادر بزرگ ترش (پدر حسام الدوله) تأمین ساخته بود، نگاه دارد. روابط او با روس‌ها همیشه با صمیمیت کم تری همراه بوده است. صرف نظر از مسأله شخصیت، سیاست روس‌ها در ایران تجاوزکارانه تر از آن بود که او می‌پسندید، در حالی که مصلحت انگلستان در این است که ایران را سرپا نگاه دارد. روس‌ها صرفاً به علت همجواری جغرافیایی با غنی‌ترین ایالات [آذربایجان] یک دولت ضعیف و فاسد، تقریباً به کارهایی دست می‌زنند که بیانگر یک سیاست تجاوزکارانه است. یک حکمران محلی که دارای احساسات استقلال طلبانه باشد و به شرافت و مقام و وفاداری به تاج و تخت اهمیت دهد، ترجیح خواهد داد که با انگلیسی‌ها دست بدهد تا این که شانه به شانه روس‌ها بمالد.

و به روزگار ما در این باره، استادی اهل تاریخ چنین می‌نویسد: «اصولاً امیر شوکت الملک در عین این که همه جا شهرت داشت که نازش با انگلیسی‌هاست، نیازش با روس‌ها بود. روس‌ها هم، چه در ایام اشغال ایران در جنگ و حتی قبل از آن یعنی هنگام به توپ بستن گنبد حضرت رضا (ع) (۱۳۳۳ق/ ۱۹۱۵م) نسبت به قاین و امیر آن خشونت و تندی به خرج ندادند و به عبارت دیگر یک حد اعتدال، گویی وجود داشت. به همین دلیل بود که امیر نسبت به حرکت کلنل محمدتقی خان هم روش میانه در پیش گرفت و اوامر خشن قوام السلطنه را اجرا نکرد و بعد از آن که کلنل به دست قوچانی‌ها کشته شد، باز یاران او را پناه داد».^{۴۹}

اف. هیل و بسیاری از صاحب نظران و تاریخ نویسان در لابه لای آثار خود از خدمات خاندان علم یاد کرده‌اند که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

۴۷. ر. ک.: مجتهدزاده، همان، ص ۱۸۰-۱۸۱.

۴۸. سیملا، پایتخت تابستانی نایب السلطنه هندوستان بوده است.

۴۹. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، از سیر تاپیاز، تهران، نشر علمی، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۵۰۹.

الف. پاسداری از مرزهای شرقی

که مایه مباهات است و تمام اعتبار آن نصیب شوکت الملک می شود... برای مدرسه معلم از تهران آوردند و نوجوانان هر طبقه را مجانی پذیرفتند. برای اولین بار نقشه هایی به دیوار کلاس ها آویختند و بچه ها فهمیدند که علمی به نام جغرافیا وجود دارد. آنها همچنین دریافتند که تاریخ قدیم با علم الاساطیر تفاوت دارد. بچه های کوچک پا به دنیای جدید افسانه ای گذاشتند و با نقل مسائلی درباره نیروی جاذبه و آفرینش خورشید و ماه و حرکات زمین، اسباب حیرت والدین خود و ناباوری ملاها را فراهم ساختند...».

ادب دوستی، فرهنگ مداری و مهمان نوازی خاندان علم سبب شده تا شخصیت های ادبی، هنری و سیاسی، اعم از ایرانی و خارجی، به بیرجند رفت و آمد کنند. مردانی همچون ایرج میرزا، میرزاده عشقی، علینقی وزیری، کمال الملک، میرزا خانلرخان اعتصام الملک، کلنل محمدتقی خان پسیان، سرکلارمونت اسکرین (کنسول انگلیس در بیرجند) و هوس (نایب رئیس کنسول انگلیس) و بسیاری دیگر از کارگزاران و صاحب منصبان روسی و انگلیسی با این خاندان حشر و نشر داشته اند.^{۵۲}

مهمان نوازی امیر شوکت الملک، موجب می شود که حتی برای پذیرایی مهمانان خارجی خود، آشپزی را برای آموختن غذاهای خارجی به بمبئی بفرستد تا بتواند در بیرجند به رسم اروپایی از آنان پذیرایی کند و اف. هیل به مناسبت های متعدد، از جمله ضمن نامه ۱۰ اکتبر ۱۹۱۵، ص ۸۹، از ضیافت های شوکت الملک یاد کند: «... اطلاع دادند که شام آماده است و به اتاق غذاخوری هدایت شدیم. در آن جا، روی میز کوچکی مقداری پیش غذا از قبیل جگر غاز، ساردین، خرچنگ، کوفته ریزه، تربچه و نان و کره چیده بودند که ما از همه استفاده کرده، پس از آن که اشتهایمان تیز شد، گرد میز نشستیم. میز مستطیل شکل بزرگی وسط اتاقی بزرگ قرار داده بودند و آن جا، جز صندلی های حصیری غذاخوری که بر آنها نشستیم، هیچ اثاثیه ای وجود نداشت. کف اتاق با یک قالی بزرگ مفروش بود و پرده های توری انگلیسی جلو پنجره ها آویخته شده بود. امیر، دو آشپز دارد: یکی در تهیه خوراک های اروپایی تخصص دارد و سر شام، تنها خوراک ایرانی که وجود داشت یک قاب بزرگ پلو زعفرانی بود که با بشقاب های خورشت قورمه و طاس کباب و

در سال ۱۲۴۴ ش/ ۱۸۶۵ م یکی از سرداران بلوچ سیستان به نام ابراهیم خان، سرزمین های تحت فرمانروایی خود را در بخش خاوری و شمال استان هیرمند به تابعیت امیر شیرعلی خان -امیر افغانستان- درآورد. دولت ایران به بریتانیا شکایت کرد. لرد جان راسل (Lord John- Russel) وزیر امور خارجه بریتانیا که عملاً با این کار موافق بود، در پاسخ شکایت ایران، اظهار کرد که به این مسئله علاقه ای ندارد. با دریافت این نامه، امیر علم خان حشمت الملک به بخش اشغال شده سیستان در خاور دلتای هیرمند، حمله برد و آن سرزمین ها را در همان سال به ایران بازگرداند.^{۵۰}

ب. دانش دوستی و ادب پروری

سرزمین قاینات تا قبل از انقلاب مشروطه به لحاظ فرهنگ و آموزش، امتیازی بر دیگر شهرهای خراسان نداشت، اما تأسیس مدرسه شوکتیه به سبک جدید با همت امیر محمد ابراهیم خان شوکت الملک دوم در سال ۱۳۲۶ ق/ ۱۲۸۷ ش/ ۱۹۱۸ م انقلاب فرهنگی مهمی در بیرجند به وجود آورد که ثمرات آن در سال های بعد آشکار شد؛ به طوری که مردمان بیرجند، هنوز در سرزمین خراسان به فرهنگ مداری و باسوادی انگشت نمای خاص و عامند. یکی از قضات خوش قلم و باذوق معاصر خراسان، ضمن یادآوری خاطرات دوران نوجوانی خود در شهر زواره (تربت حیدریه) می نویسد: «شش تن از ده دبیر آن مدرسه بیرجندی بودند. در همان زمان بچه ها به طنزی مایه گرفته از شهرت فرهنگی بیرجندی، ظرایف و طرایف جنوب خراسان را این گونه برمی شمردند: خرماي طبس، انار بجستان، کاسه گناباد، بادام تربت، انگور کاشمر، زعفران قاین و آموزگار بیرجند! و این البته درست بود، چون شهر بیرجند علم سیادت فرهنگی خود را در کل خراسان برافراشته و به میان داری درس و بحث و مدرسه و تحصیل شهره بود.»^{۵۱}

اف. هیل یکی از نامه های خود را (۳۰ ژوئن ۱۹۱۴ / ۵ شعبان ۱۳۳۲، ص ۶۲-۶۵) به توضیح و تحلیل مدرسه شوکتیه اختصاص داده و در بخش هایی چنین می نویسد: «... اما در بیرجند امیر شوکت الملک [امیر اسماعیل خان شوکت الملک برادر بزرگ امیر ابراهیم خان علم] برادر حکمران فعلی که عنوان او را به ارث برده، قسمتی از املاک خود را وقف مقاصد آموزشی کرد و جانشین او که متولی همان اوقاف بود، مدرسه ای را که شایسته نام واقف است، تأسیس کرده است. حاصل شش سال تلاش او در این زمینه، همین مدرسه است

۵۰. مجتهدزاده، پیروز، همان، ص ۴۷۵.

۵۱. خسروی، محمدرضا، کتاب پاژ (ویژه بیرجند)، شماره ۱۵، سرمقاله با عنوان «در چگونگی این بیرجندیه».

۵۲. آیتی، ابوالحسن، خاطراتی از بیرجند و رویدادهای سیاسی، تهران، انتشارات موق، ۱۳۷۶، ص ۲۲۷.

مقداری ترشی و سبزی همراه بود. شراب فرانسوی آوردند و هیچ چیز نبود که فکر کنم در اروپای غربی نیستم ...».

حاج سیاح نیز ضمن سفر به قهستان به قدرت و شوکت این خاندان اشاره کرده است: «امارت و حکومت آن صفحات، با امیر عکم خان است که اسماً تبعیت از سلطنت ایران دارد و خودش در آن ملک، مثل سلطان مقتدری است و تغییر ناپذیر است. خیلی شجاع و دارا و معروف و صاحب سفره و بخشش و مالک املاک زیاد و اتباع و قشون است.»^{۵۳}

حتی فرزند شوکت الملک (اسدالله علم وزیر دربار محمدرضا پهلوی) چنین ادعا کرده است: «بعد از ظهر با دخترم رودابه و نوه ام نیلوفر گذراندم، تقریباً دو ساعت، خیلی خوش گذشت. یک قسمت وصیت های شفاهی خود را به دخترم گفتم که اگر غفلتاً مُردم، بداند چه کند. از اهم آنها، تربیت استادان علوم برای بیرجند و سیستان و بلوچستان است. گفتم چهارصد هزار دلار از ثروت مرا باید برای این کار کنار بگذارد و از منافع آن این مهم را انجام دهد.»^{۵۴}

ج. خدمات بهداشتی، کشاورزی

تأمین آب آشامیدنی بیرجند و اقدام به ساخت شبکه آبرسانی و لوله کشی، از دیگر کارهای این خاندان بوده است. شوکت الملک با خرید لوله هایی که ارتش بریتانیا در محل سفیدآب بر جای گذاشته بود، در زمانی که حتی تهران از داشتن خدمات اساسی محروم بود، توانست بیرجند را از آب آشامیدنی بهداشتی برخوردار کند^{۵۵} و همچنین کارخانه برق را به بیرجند وارد کند. این خاندان در توسعه کشاورزی و تشویق کارشناسان و آوردن آنها به بیرجند، فعال بودند. شوکت الملک حتی خانواده خود را به فراگیری فنون کشاورزی تشویق می کند. ایجاد و بنای ساختمان نوتوانی و بهداشتی در نزدیک عباس آباد لوشی، برای افراد بی سرپرست و تنگدست و تأسیس بیمارستان و درمانگاه از دیگر اقدامات اوست که اف. هیل به برخی از آنها اشاره کرده است.

د. استقرار امنیت و تجهیز نیروهای مسلح

از مرگ نادرشاه افشار (۱۱۶۰ق) تا دوره اقتدار و تاجگذاری رضاخان (۱۳۰۴ش) خوانین محلی نوبت به نوبت در هر طرف خراسان به قتل و غارت می پرداختند و پیوسته این سرزمین به علت موقعیت جغرافیایی خاص، دچار ناآرامی و آشوب بود.^{۵۶} دولت انگلستان برای حفظ امنیت هند، تلاش می کرد حکامی را در مشرق ایران بر سر کار آورد که حافظ منافع آنها باشد. بنابراین اقتدار خاندان عکم در سراسر ولایات شرقی

کشور از این رهگذر مورد تأیید و حمایت بود، زیرا امیران این دودمان در ایجاد نظم و جلوگیری از شورش ایلات و عشایر نقش مؤثری داشتند. خانلر میرزا اعتصام الملک در سال ۱۲۹۴ق/ ۱۸۷۷م می نویسد: «پیر مردی شمخالی را گفتم چرا تفنگت این قدر سیاه است؟ گفت: سال ها است گوشه اتاق مانده، دود خورده است، خدا عمر میر علم خان را دراز کند. امنیت است. شمخال^{۵۷} در کار نیست.»^{۵۸}

با این همه، برخی آرامش نسبی قهستان را در آن دوران، مدیون همسایگی با افغانستان می دانند. با آن که بسیاری از محققان، ترقیات و پیشرفت های گوناگون بیرجند را مرهون وجود خاندان عکم می دانند، بعضی نیز برآنند که حتی وجود و اعتبار خاندان علم در گرو موقعیت استراتژیک بی مانند ولایت بیرجند است.^{۵۹}

سخن آخر

همچنان که گذشت، اف. هیل در گزارش دیده ها و شنیده های خود برای دوست یا همسرش، نکته های ظریف و بدیعی را از وضع اجتماعی و اسلوب زندگانی و فرهنگ مردم ایران، بر صحیف نامه های خود نگاشته است. محتوای این نامه های مختصر، خود داستانی است پر آب چشم که قصه غصه ها و رنجنامه بخشی از روزگار سیاه سپری شده ملت ایران را باز می نماید و موی بر اندام هر خواننده دردمندی راست می گرداند. اگر پژوهشگری بخواهد سرگذشت و حال عمومی مردم ایران را در آینه صد سال پیش تماشا کند، بی گمان به دیدار این کتاب محتاج است.

در پایان، از درگاه خداوند متعال برای روح اف. هیل، رحمت و بخشایش و برای مترجم دانشمند کتاب مذکور - دکتر محمدحسن گنجی - تندرستی و توفیقات افزون تر را خواهانیم. بادا که پنجه ایشان، شیرین تر از این تراوش کند.



۵۳. حاج سیاح، همان، ص ۱۴۴.

۵۴. عکم، امیر اسدالله، همان، ج ۲، ص ۲۵۲.

۵۵. مجتهدزاده، پیروز، همان، ص ۱۷۵.

۵۶. ر. ک: سیدی، مهدی، تاریخ شهر مشهد، تهران، انتشارات جامی، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۳۱۶-۲۵۵.

۵۷. شمخال: نوعی تفنگ زمخت و سنگین ابتدایی قدیمی، حربه آتشی سر بر که سربازان قدیم به کار می بردند.

۵۸. اعتصام الملک، میرزا خانلرخان، سفرنامه، به کوشش منوچهر محمودی، چاپ اول، تهران، چاپخانه فروغی، ۱۳۵۱، ص ۲۷۲-۲۷۳.

۵۹. ر. ک: پاپلی یزدی، محمدحسین «اهمیت ژئوپولیتیکی شرق و شمال شرق ایران»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال یازدهم، زمستان ۱۳۷۵، شماره ۴۴، ص ۳۳.